

نوروز ۱۳۸۹

شماره نهم

WWW.AMORDAD.NET/EMAG

# سروش نامه







حماسه ی ایران یادمانی از فراسوی هزاره

ها

نویسنده مریم امامی جعفری  
رویه ۱۶

آکادمی پزشکی گندی شاپور  
نویسنده ا.ح اکبری شالچی  
رویه ۱۸

تاریخچه نوروز  
دکتر محمد معین

رویه ۳

چهرم  
نویسنده یزدان صفایی  
رویه ۹

انقلاب ، تحولی ساختار شکن  
نویسنده : امیر هورنام  
رویه ۱۲

درآمدی بر زبان آذری  
نویسنده یزدان صفایی  
رویه ۱۴

صاحب امتیاز: تارنمای امرداد

سردبیر: پویا احمدی

صفحه آرایی: پویا احمدی

طرح روی جلد : سیناصلاحی

همکاران این شماره:

یزدان صفایی

ا.ح اکبری شالچی

مریم امامی جعفری

امیر هورنام

الف.نیکویی

آرمین



## تاریخچه نوروز

از زبان دکتر محمد معین

بزرگترین جشن ملی ایران که در نخستین روز از نخستین ماه سال خورشیدی آن‌گاه که آفتاب جهان تاب به برج حمل انتقال یابد و روز و شب برابر گردد، آغاز می‌شود در ادبیات پارسی گاه به نام «جشن فروردین» خوانده می‌شود.

جشن فرخنده فروردین است  
روز بازار گل و نسرين است

و گاه «جشن بهار» یا «بهار جشن»:

بهار سال غلام بهار جشن ملک  
که هم به طبع غلامست و هم بطوع غلام

و بیشتر به نام «نوروز» معروف است:

بر لشکر زمستان نوروز نامدار  
کرده است رای تاختن و قصد کارزار

### جشن سال نو نزد آریائیان

این جشن در اصل یکی از دو جشن سال آریائی بود: آریائیان در اعصار باستانی دو فصل گرما و سرما داشتند. فصل گرما شامل بهار و تابستان و فصل سرما شامل پائیز و زمستان می‌شد. فصل سرما در اوستائی زیمه Zima و فصل گرما همه Hama خوانده شده. در زمانی بسیار کهن فصل سرما شامل ده ماه و فصل گرما شامل دو ماه بود، چنان‌که در وندیداد فرگرد اول بند ۲ و ۳ آمده، ولی بعدها در دو فصل مزبور تغییری پدیدار گشت چه تابستان دارای هفت ماه و زمستان پنج ماه گردید، چنان‌که این امر نیز در شرح بندهای نامبرده از وندیداد مسطور است.

در هریک از این دو فصل جشنی برپا می‌داشتند که هر دو آغاز سال نو به شمار می‌رفته: نخست جشنی که به هنگام آغاز فصل گرما - یعنی وقتی که گله‌ها را از آغل‌ها به چمن‌های سبز و خرم می‌کشانیدند و از دیدن چهره دل‌آرای خورشید شاد و خرم می‌شدند - و دیگر در آغاز فصل سرما که گله را به آغل کشانیده توشه روزگار سرما را تهیه می‌دیدند.

### نوروز و مهرگان

از یک طرف می‌بینیم که در عهد هند و اروپائی سال از اول تابستان «انقلاب صیفی» و با ماه تیر آغاز می‌شده و دلیل آن لغت (میذیایی) است که اسم گاهنبار پنجم از شش گاهنبار (جشن) سال است. این جشن در حوالی «انقلاب شتوی» برپا می‌شده و معنای لغوی آن «نیمه سال» است. از بیان بندهشن پهلوی چنین بر می‌آید که (میذیایی) در اصل در حوالی انقلاب شتوی (اول جدی) و بنابراین اول سال در حوالی انقلاب صیفی (اول سرطان) و مطابق (میذیایی شم) بوده است.

از سوی دیگر در می‌یابیم که در زمانی سال با اول تابستان شروع می‌شد ولی نه با تیرماه، بلکه با فروردین ماه - بیرونی، اول سال ایرانیان را در فروردین و در انقلاب صیفی می‌داند و اعیاد خوارزمی نیز مؤید این مدعا است. مسعودی در التنبیه و الاشراف گوید: «آغاز سال ایرانیان در اول تابستان و مهرگان در آغاز فصل زمستان بوده است.» در نوروزنامه منسوب به خیام آمده: «فروردین آن روز آسوی سال گذشته از پادشاهی گشتاسب که زردشت بیرون آمد آفتاب به اول سرطان قرار کرد و جشن کرد.» در کتاب التاج منسوب به جاحظ آمده: «نوروز و مهرگان دو فصل سال هستند: مهرگان دخول زمستان و فصل سرما است و نوروز اذن دخول فصل گرما است.»

### هنگام جشن

قرائنی در دست است که می‌رساند این جشن در عهد قدیم، یعنی به هنگام تدوین بخش کهن اوستا نیز در آغاز برج حمل یعنی اول بهار برپا می‌شده و شاید به نحوی که اکنون بر ما معلوم نیست آن را رد اول برج مزبور ثابت نگاه می‌داشتند - مطابق حدس بعضی از خاورشناسان در عهد داریوش اول و اواخر پادشاهی او (در حدود ۵۰۵ ق.م)، در هنگامی که تقویم اوستائی یعنی سال فروردین تا اسفندارمذ بجای تقویم باستانی و سالی که ماههای آن «باگپادی» و «گرماپادا» و غیره بود و از اوایل پائیز شروع می‌شد، رسماً در کشور ایران پذیرفته شد، ترتیب کیبسه سال معمولی به هم خورد و فقط در سال مذهبی و برای امور دینی و روحانی کیبسه را مراعات می‌کردند ولی از آن زمان به بعد سال رسمی ناقص و غیرثابت شده است - برخی دیگر از اندیشمندان برآنند که این ترتیب در زمان داریوش دوم (یعنی در سال ۴۱۱ ق.م) به عمل آمده است.

چنانکه از تواریخ بر می‌آید، در عهد ساسانیان نوروز - یعنی روز اول سال ایرانی و نخستین روز فروردین ماه در اول فصل بهار نبود بلکه مانند عید فطر و عید اضحی در میان مسلمانان، آن هم در فصول می‌گشت.

در سال یازدهم هجرت که مبدأ تاریخ یزدگردی و مصادف با جلوس یزدگرد پسر شهریار آخرین شاهنشاه ساسانی است، نوروز در شانزدهم حزیران رومی (ژوئن فرنگی) یعنی نزدیک به اول تابستان بود و از آن تاریخ به این طرف به تدریج هر چهار سال یک روز عقب‌تر ماند، تا در حدود سال ۳۹۲ هجری، نوروز به اول حمل رسید - در سال ۴۶۷ هجری نوروز در بیست و سوم برج حوت یعنی هفده روز به پایان زمستان مانده واقع بود - در این هنگام جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵) ترتیب تقویم جدید جلالی را بنا نهاد و نوروز را در روز اول بهار که موقع نجومی تحویل آفتاب به برج حمل است - قرار داده و ثابت نگاهداشت. بدین طریق که قرار شد در هر چهار سال یک بار سال را به ۳۶۶ روز بشمرند و پس از تکرار این عمل هفت بار یعنی پس از هفت مرتبه چهار سال (یا ۲۸ سال) بار هشتم به جای اینکه سال چهارم را ۳۶۶ روز حساب کنند با سال پنجم (یعنی درواقع با سال سی و سوم از آغاز حمل) این معامله را بکنند بدین ترتیب روی هم رفته سال جلالی نزدیک‌ترین سال‌های دنیا به سال خورشیدی حقیقی که ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه است می‌شود.

### جشن فروردین و فروردگان

فروردین از ریشه فرور و فرورد است که از یک واژه پارسی باستان به ما رسیده: در سنگ نبشته بهستان (بیستون) داریوش بزرگ یکی از هموردان خود را به نام فراورتنی Faravarti یاد کرده. دومین پادشاه ماد نیز فرودتنی نام داشته و پدر دیاکو سردودمان پادشاهان ماد هم که در ۷۱۳ ق.م به تخت شاهی جلوس کرد همین نام را داشته، فرودتنی با واژه اوستائی فروشی Farvashi و پهلوی فروهر Farvahr برابر است. در اوستا فروشی یکی از نیروهای نهانی است که پس از درگذشت آدمی با روان و دین از تن جدا گشته به سوی جهان مینوی گراید. هیأت واژه (فروردین) از هیأت اوستائی در حالت اضافه در جمع مؤنث اتخاذ شده، چه در اوستا این ترکیب همیشه با واژه اشاون ashāvan آمده به معنی فرودهای پاکان، فروهرهای نیرومند پارسیان - بنابراین در کلمه فارسی (فروردین) مضاف‌الیه آنکه (پاکان) باشد افتاده است.

اما فروردگان مرکب است از همان فرورد و گان پسوند نسبت و اتصاف. این لغت به جشن ویژه ارواح در گذشتگان اطلاق می‌شده و آن هنگام نزول فروهران است از آسمان برای دیدن بازماندگان. نظیر آن در دیگر ادیان کهن و نو نیز دیده می‌شود و آن را (عید اموات) گویند. در نزد هندوان ستایش نیاکان (پیتارا Pitara) شباهتی به این جشن ایرانی دارد - رومیان نیز ارواح مردگان را به نام Manes خدایانی به تصور درآورده فدیة نثار آنان می‌کردند





به جمشید بر، گوهر افشاندند  
مر آن روز را روز نو خواندند

سر سال نو، هرمز فروردین  
برآسود از رنج تن، دل ز کین

به نوروز نو، شاه گیتی فروز  
بر آن تخت بنشست فیروز روز

بزرگان به شادی بیاراستند  
می و رود و رامشگران خواستند

چنین جشن فرخ از آن روزگار  
بمانده از آن خسروان یادگار

### وجه تسمیه

از همین داستانی که بیرونی آن را نقل کرده نیک بر می‌آید که نوروز را به معنی «روز نو و تازه» یعنی روزی که سال نو بدان آغاز گردد، می‌دانستند. ابوریحان در التفهیم نوشته: «از رسم‌های پارسیان نوروز چیست؟ نخستین روز است از فروردین ماه، و از این جهت روز نو نام کردند، زیرا که پیشانی سال نو است.»

برخی نوشته‌اند سبب آنکه این روز را نوروز خواندند آن بود که صابیان در روزگار طهمورث پدید آمدند و چون جمشید با پادشاهی رسید دین را تازه کرد و چون نوروز روز نوین بود آن را جشن گرفتند و نیز گفته‌اند: جم در شهرها می‌گردید و چون خواست به آذربایجان اندر شود بر تختی از زر نشست و مردم به دوش می‌بردند و چون فروغ خورشید برو تابید و مردم او را بدیدند، وی را بزرگ داشته بدان شادی کردند و آن روز را جشن گرفتند و آن روز میان مردم آئین شد که به یکدیگر شکر دادند.

حسین بن عمرو الرستمی که از سرداران مأموران بود از مؤبدان مؤبد خراسان سبب پیدایش نوروز و مهرگان را پرسشید و او علت ایجاد نوروز را چنین شرح داد که در بطیخه وبائی پدیدار گشت و ساکنان آن به ناگزیر فرار اختیار کردند ولی مرگ برایشان مستولی شد و همگی بمردند، و چون نخستین روز فرا رسید خداوند بارانی برایشان بارید و آنان را زنده کرد و ایشان به مسکن خود بازگشتند. پس پادشاه آن زمان گفت که: «این نوروز است» یعنی روز نوین می‌باشد و در نتیجه این روز بدان نامیده شد و مردم آن را مبارک شمرده عید گرفتند.

و نیز گفته‌اند: «چون اهریمن برکت را از روی زمین زایل کرد و باد را از وزش انداخت تا درختان خشک شوند و نزدیک بود که عالم کون دچار فساد گردد پس جمشید به امر خداوند و ارشاد او به ناحیه جنوبی رفت و قصد مقام ابلیس و یاران وی کرد، در آنجا مدتی بماند تا این غائله رفع شد. پس مردم به اعتدال و برکت و فراوانی برگشتند و از بلا نجات یافتند و در این هنگام جم به دنیا بازگشت و در این روز مانند آفتاب طلوع کرد و نور از او ساطع شد چه او مثل خورشید نورانی بوده است و از این روی مردم از دو آفتاب تعجب کردند و آنچه چوب خشک بود سبز شد پس مردم گفتند: روز نو.»

ابن البخی در فارسنامه نوشته: «پس [جمشید] بفرمود تا جمله ملوک و اصحاب اطراف و مردم جهان به اصطخر حاضر شوند چه جمشید در سرای نو بر تخت خواهد نشست و جشن ساختن و همگان بر این میعاد آنجا حاضر شدند؛ و طالع نگاه داشت و آن ساعت که شمس به درجه اعتدال ربیعی رسید

و معتقد بودند پس از آنکه تن به خاک سپرده شد، روان به مقامی ارجمند خواهد رسید، از این رو در گورستان‌ها، در ماه فوریه جشنی برای مردگان برپا می‌کردند و فدیة می‌دادند. بعضی مدت جشن فروردگان را پنج روز و برخی ده روز دانسته‌اند. این عید که اکنون پارسیان هند آن را «مقتات» می‌نامند در ایران به نام فروردگان و فروردیگان و معرب آنها فروردجان و فروردیجان از لغات پهلوی فردگان و پردگان و پردجان و به اصطلاح ادبی فروردگان نامیده شده و ریشه آنها از لغت اوستائی فرورتی و فروشی است که در بالا گذشت.

بنابر مشهور، این عید ده روز بوده که در اصل عبارت بوده است از پنج روز آخر ماه دوازدهم با پنج روز الحاقی اندر گاه و در اواخر عهد ساسانیان و همچنین نزد اغلب زرتشتیان قرون نخستین اسلام پنج روز آخر ماه آبان با پنج روز اندرگاه که پس از آخر آبان می‌آمده است. از خود اوستا مستفاد می‌شود که این عید از زمان قدیم ده روز بوده است چه در «یشت ۱۳ بند ۴۹» مدت نزول ارواح را ده روز می‌شمارد ولی معذک ممکن و بلکه محتمل است هنگامی که خمسۀ مستتره در جلو دی ماه بوده پنج روز پایان اسفندارمذ، یعنی از ۲۶ تا ۳۰ آن ماه عید بازگشت ارواح به منازل خودشان بوده است و چون خمسۀ را بعدها به آخر اسفندارمذ نقل کردند بعضی چون فروردگان را در واقع آخرین پنج روز قبل از فروردین می‌دانستند همان خمسۀ را فروردگان شمردند و برخی دیگر بنابر همان سنت جاری قدیم پنج روز آخر اسفندارمذ را فروردگان گرفتند و عاقبت چنان که بیرونی نوشته: «از آنجا که این ایام در آئین مذهبی اهمیت بسیار داشته و از زرتشتیان نمی‌بایست فوت شود عمل به احتیاط کردند و هر دو پنج روز یعنی همه ده روز را جشن گرفتند.»

فروردگان که در پایان سال گرفته می‌شد ظاهراً در واقع روزهای عزا و ماتم بوده نه جشن شادی، چنان که بیرونی راجع به همین روزهای آخر سال نزد سغدیان گوید: «در آخر ماه دوازدهم (خشوم) اهل سغد برای اموات قدیم خود گریه و نوحه‌سزائی کنند چهره‌های خود را بخراشند و برای مردگان خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها گذارند و ظاهراً به همین جهت جشن نوروز که پس از آن می‌آید روز شادی بزرگ بوده (علاوه بر آنکه جشن آغاز سال محسوب می‌شده).»

کلمۀ جشن هم که در این اصطلاح به کار رفته با (یشتن) پهلوی و (یزشن) پازند و (یسنا) و (یشت) اوستائی از یک ریشه و به معنی نیایش و ستایش و مجازاً برپا داشتن آئین و رسوم و تشریفات (اعم از سوگ و سور) است.

### در داستانهای ملی

فردوسی که بدون شک مواد شاهنامه خود را مع‌الواسطه از خداینامک و دیگر کتب و رسایل پهلوی اتخاذ کرده، اندر پادشاهی جمشید گوید:

چو آن کارهای وی آمد به جای  
ز جای مهی بر تر آورد پای

به فر کیانی یکی سخت ساخت  
چه مایه بدو گوهر اندر نشناخت

که چون خواستی دیو برداشتی  
ز هامون به گردون برافراشتی

چو خورشید تابان میان هوا  
نشسته برو شاه فرمانروا

جهان انجمن شد بر تخت او  
از آن بر شده فرۀ بخت او



وقت سال گردش، در آن سرای به تخت نشست و تاج بر سر نهاد و همه بزرگان جهان در پیش او بایستادند و جمشید گفت: بر سبیل خطبه که ایزد تعالی ارج و بهاء ما تمام گردانید و تأیید ارزانی داشت و در مقابل این نعمت‌ها بر خویشتن واجب گردانیدیم که با رعایا عدل و نیکوئی فرمائیم - چون این سخنان بگفت همگان او را دعای خیر گفتند و شادی‌ها کردند و آن روز جشن ساخت و نوروز نام نهاد و آن سال باز نوروز آئین شد - و آن روز هرمز از ماه فروردین بود و در آن روز بسیار خیرات فرمود و یک هفته متواتر به نشاط و خرمی مشغول بودند. «شکی نیست که همه این گفتارها افسانه‌آمیز است ولی از تواتر این اخبار وجه تسمیه نوروز و همچنین قدمت (انتساب آن به اعصار آریائی پیش از ظهور زرتشت) آشکار می‌گردد.

## روزهای نوروز عامه و خاصه

جشن نوروز فقط در روز اول فروردین ماه برپا نمی‌شده بلکه چندین روز دوام می‌یافته. ابوریحان در التفهیم، پس از ذکر نخستین روز فروردین، نوشته:

«و آنچه از پس او است پنج روز همه جشن‌ها است و ششم فروردین ماه «نوروز بزرگ» است زیرا که خسروان بدان پنج روز حق‌های حشم و کروهان بگزاردندی و حاجت‌ها روا کردند: آن‌گاه بدین روز ششم خلوت کردند و خاصگان را و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین است که اول روزی است از برنامه و بدو فلک آغاز گردیدن» شهردان رازی در روضة المنجمین نوشته:

«نوروز بزرگ - آنچه معروف است آن دانند که خسروان چون نوروز بودی بر تخت نشستندی و پنج روز رسم بودی که حاجت مردم روا کردند و عطا‌های فراوان دادندی، و چون این پنج روز به گذشتی به لهو کردن و باده خوردن مشغول شدندی پس از این روز از این سبب بزرگ کردند و گفتند که آن روزی است که جمشید مردم را بشارت دادی به بی‌مرگی و تندرستی و آمرزندگی و گویند که هم اندر این روز بود که کیومرث... دیو را بکشت و بسیار گونه گفته‌اند لکن چون درستی آن ندانم بدین اختصار شد.»

برخی در ضمن رسوم درباری، مدت این جشن را یک ماه دانسته‌اند و گروهی پنج روز اول را نوروز عامه و بقیه را نوروز خاصه نامیده‌اند. بدیهی است که اگر فی‌المثل در دربار شاهنشاهان ساسانی یک ماه جشن برپا می‌شده، این امر مستلزم آن نبود که همه مردم یک ماه تمام را جشن بگیرند بلکه در پنج روز اول همگی جشن برپا می‌کردند. نوروز خاصه را «نوروز بزرگ» و «جشن بزرگ» و «نوروز ملک» هم خوانده‌اند.

در پنج روز اول فروردین حق‌های حشم و لشکر را می‌گزاردند. و حاجت آنان روا می‌کردند و چون نوروز بزرگ می‌رسد زندانیان را آزاد و مجرمان را عفو می‌نمودند و به عشرت می‌پرداختند. بنابر قول جاحظ در زمان جمشید و به گفتار ابوریحان بیرونی پس از وی و به نظر محققان معاصر به هنگام شاهنشاهی ساسانیان، فروردین ماه به شش بخش تقسیم می‌شده که پنج روز اولی را شاهنشاه به اشراف و پنج روز دوم را به بخشش اموال و دریافت هدیه‌های نوروز و پنجه سوم را به خدم خود و چهارم را به خواص خویش و پنجم را به لشکریان و ششم را به رعایا اختصاص می‌داد.

نخستین پادشاهی که در دو قسمت نوروز عامه و خاصه را به هم پیوست و همه ایام ما بین آن را جشن گرفت هرمز پسر شاهپور بود.

## نوروز در ایران پیش از اسلام

از آنچه گفته شد آشکار گردید که نوروز از مراسم بسیار کهن ایرانیان آریائی است. اگرچه در اوستا از نوروز نامی نیست ولی برخی از کتاب‌های دینی

بطور کلی از مراسم نوروز در دربار شاهنشاهان هخامنشی و اشکانی اطلاعات دقیقی در دست نیست و به عکس از عصر ساسانی اطلاعات گرانبها موجود است که خلاصه آنها در ذیل نقل می‌شود:

در بامداد نوروز شاهنشاه جامه‌ای که معمولاً از بُرد یمانی بود بر تن می‌کرد و زینت بر خود استوار می‌فرمود و به تنهائی در دربار حاضر می‌شد و شخصی که قدم او را به فال نیک می‌گرفتند بر شاه داخل می‌شد. در نورزنامه آمده:

«آمدن موبد موبدان و نوروزی آوردن - آئین ملوک عجم از گاه کیخسرو تا به روزگار یزدجرد شهریار که آخر ملوک عجم بود چنان بوده است که روز نوروز نخست کس از مردمان بیگانه موبد موبدان پیش‌آمدی با جام زرین پر می، و انگشتری، و درمی و دیناری خسروانی، و یک دسته خوید سبز رسته، و شمشیری، و تیر و کمان و دوات و قلم، و اسپ، و غلامی خوبروی، و ستایش نمودی و نیایش کردی او را به زبان پارسی به عبارت ایشان، چون موبد موبدان از افرین بپرداختی، پس بزرگان دولت درآمدندی و خدمت‌ها پیش آوردندی.

آفرین موبد موبدان به عبارت ایشان: شها به جشن فروردین به ماه فروردین آزادی گزین به روان و دین کیان سروش آورد ترا دانائی و بینائی به کاردانی و دیرزی و با خوی هژیر و شادباش بر تخت زرین و انوشه خور به جام جمشید و رسم نیاکان در همت بلند و نیکوکاری و ورزش داد و راستی نگاهدار سرت سبز باد و جوانی چو خرید، اسپت کامگار و پیروز و تیغ روشن و کاری به دشمن و بازت گیرا اول خجسته به شکار و کارت راست چون تیر و هم کشوری بگیر و نو بر تخت با درم و دینار، پیشت هنری و دانا گرامی و درم خوار و سرایت آباد و زندگانی بسیار.

چون این بگفتی چاشنی کردی و جام به ملک دادی، و خوید در دست دیگر نهادی و دینار و درم درپ یش تخت او بنهادی و بدین آن خواستی که روز نو و سال نو هر چه بزرگان اولد دیدار چشم بر آن افکنند تا سال دیگر شادمان و خرم با آن چیزها در کامرانی بمانند، و آن برایشان مبارک گردد. که خرمی و آبادانی جهان در این چیزها است که پیش ملک آوردندی.»

و این رسم در عصر خلفای اسلام نیز ادامه یافت. مالیات‌های کشوری در روزگار ساسانیان در نوروز افتتاح می‌شد و یکی از جهات اصلاح تقویم و کیبسه قرار دادن سال‌های پارسی به توسط المتوکل علی الله و المعتمد بالله همین امر بود.

در هریک از ایام نوروز، پادشاه بازی سپید پرواز می‌داد و از چیزهائی که شاهنشاهان در نوروز به خوردن آن تبرک می‌جستند اندکی شیر تازه و خالص و پنیر نو بود و در هر نوروزی برای پادشاه با کوزه‌های آهنین یا سیمین آب برداشته می‌شد. در گردن این کوزه قلاده‌ای قرار می‌دادند از یاقوت‌های سبز که در زنجیری زرین گذشته و بر آن مهره‌های زیرجدین کشیده بودند. این آب را دختران عدرا از زیر آسیاب‌ها برمی‌داشتند جاحظ پس از این قول نوشته: «که چون نوروز به شنبه می‌افتاد، پادشاه می‌فرمود که از رئیس یهودیان چهار





هزار درهم بستانند و کسی سبب این کار را نمی‌دانست جز اینکه این رسم بین ملوک جاری شده و مانند جزیه گردیده بود.»

برمکیان و دیگر وزرای ایرانی و تشکیل سلسله طاهریان، جشن‌های ایران از نورونق یافتند. گویندگان درباره آنها قصاید پرداختند و نویسندگانی مانند حمزه بن حسن اصفهانی مؤلف «اشعار السائره فی النیروز و المهرجان» آنها را مدون ساختند.

بیست و پنج روز پیش از نوروز در صحن دارالملک دوازده ستون از خشت خام برپا می‌شد که بر ستونی گندم و بر ستونی جو و بر ستونی برنج و بر ستونی عدس و بر ستونی باقلی و بر ستونی کاجیله و بر ستونی ارزن و بر ستونی ذرت و بر ستونی لوبیا و بر ستونی نخود و بر ستونی کنجد و بر ستونی ماش می‌کاشتند و اینها را نمی‌چیدند مگر بغتا و ترنم و لهو. در ششمین روز نوروز این حبوب را می‌کندند و میمنت را در مجلس می‌پراکندند و تا روز مهر از ماه فروردین (شانزدهم فروردین) آن را جمع نمی‌کردند. این حبوب را باری تفأل می‌کاشتند و گمان می‌کردند که هر یک از آنها که نیکوتر و باروتر شد محصولش در آن سال فراوان خواهد بود و شاهنشاه به نظر کردن در جو به ویژه تبرک می‌جست.

نوروز در دربار عباسیان بسیاری از رسوم خویش را حفظ کرد و از آن جمله اخذ مالیات از مردم که در زمان ساسانیان معمول بود در این زمان هم اجرا گردید و نوروز معتضدی و متوکل‌ی در اثر همین امر پیدا شد. تقدیم هدایا از جانب بزرگان و امیران اسلامی و دیگران به خدمت خلفا از مراسم عادی به شمار رفت چنان‌که خالدالمهلبی به متوکل در نوروز جامه و شی زربفتی و گوی عنبری که بر آن ریزه‌های گوهر بود و جوشنی بلند و چوب بخوری به بلندی یک قامت و جامه‌ای بغدادی هدیه فرستاد. و نخستین کسی که در زمان عباسیان هدیه فرستادن نزد خلفا را اهمیت داد احمد بن یوسف از نویسندگان زمان مأمون است که این شعر را با هدیه‌ای گرانبها نزد وی فرستاد:

هذا يوم جرت فيه العادة  
بالطاف العبيد للسادة

از آن پس هدیه نوروز از رسوم درباری گردید - نوشتن نامه‌های تبریک (به نظم و نظر) نیز برای خلفا معمول بود: حسن بن وهب به متوکل عباسی مکتوبی در تبریک جشن نوروز نگاشت - مازنی این ابیات را رد تبریک نوروز برای خلیفه فرستاد:

جَعَلَتْ فداك لل نيروز حق  
فانت على اعظم منه حقا

ولو اهديت فيه جميع ملكي  
لكان جليله لك مسدقا

فاهديت الثناء بنظم شعر  
و كنت لذاك مني مستحقا

این رسم ویژه خلفا نبود بلکه مردم عهد عباسیان نیز بدان اقتفاء می‌کردند چنان‌که سعید بن حمید به یکی از دوستان خویش نامه‌ای در تبریک عید نگاشت و گفت من چیز قابلی نداشتم تا به رسم هدیه گسیل خدمت کنم، ناچار این مکتوب را جانشین آن می‌سازم.

هم در عهد عباسی ریختن آب و افروختن آتش در شب آن کماکان مجری بود. طبری در حوادث سال ۲۴۸ نویسد: در روز چهارشنبه سه شب از جمادی‌الاولی رفته مطابق با شب یازدهم حزیران در بازارهای بغداد از جانب خلیفه منادی ندا در داد که در شب نوروز آتش نیفروزند و آب نریزند و نیز در روز پنجم همین مذاکره شد ولی در هنگام غروب روز جمعه در باب سعید بن تسکین محتسب بغداد که در جانب شرقی بغداد است ندا در دادند که امیرالمؤمنین مردم را در افروختن آتش و ریختن آب آزاد گردانیده است - پس عامه این کار را به افراط رسانیدند و از حد تجاوز کردند چنان‌که آب را بر محتسبان شهر بغداد فرو ریختند.

### نوروز در آئین تشیع

محمد بن شاه مرتضی معروف به محسن فیض (۱۰۰۷-۱۰۹۱) در رساله‌ای به فارسی، در وصف نوروز و سی روز ماه چنین آورده:

«چنین روایت کرده معلی بن خنیس که در روز نوروز نزد منبع حقایق و دقایق، اما جعفر صادق علیه‌السلام رفتم، فرمود آیا می‌دانی امروز چه روز

شاه در این روزها بار عام می‌داد و ترتیب آن را به طرق گوناگون نوشته‌اند: ابوریحان گوید که: «آئین پادشاهان ساسان در پنج روز اول فروردین (نوروز عامه) چنین بود که شاه به روز اول نوروز ابتدا می‌کرد عامه را از جلوس خویش برای ایشان و احساس بدانان می‌آگاهیدند - در روز دوم برای کسانی که از عامه رفیع‌تر بودند یعنی دهگنان و اهل آتشکده‌ها جلوس می‌کرد - در روز سوم از برای اسواران و مؤبدان بزرگ - و روز چهارم از برای افراد خاندان و نزدیکان و خاصان خود - در روز پنجم برای پسر و نزدیکان خویش و به هر یک از اینان، درخور رتبت اکرام و انعام می‌نمود. و چون روز ششم فرا می‌رسید از اداء حقوق مردم فارغ می‌شد و از این پس نوروز از آن خود او بود و دیگر کس جز ندیمان و اهل انس و شایستگان خلوت به نزد او نمی‌توانست برود - همچنین در ایام نوروز نواهایی خاص در خدمت پادشاه نواخته می‌شد که مختص همان ایام بود.»

پادشاهان در نوروز کلیه مایحتاج دفتری و لوازم دیگر سالیانه دربار را تهیه می‌کردند، از قبیل کاغذ و پوست‌هایی که در آنها رسایل نوشته می‌شد و آنچه که مهر کردنش از طرف پادشاه لازم بود آخر آن کاغذ مهر می‌شد و آنها را «اسپیدا نوشت» یا «اسپید نوشت» می‌نامیدند. به قول مسعودی خسرو پرویز در یکی از اعیاد در حالی که سپاهیان با اعداد و سلاح خود رده بسته و هزار پیل با پیلانان صف کشیده بودند برای سان دیدن آنان خارج شده بود و ظاهراً این عید همان نوروز بوده است.

در بامداد نوروز مردم به یکدیگر آب می‌پاشیدند و این رسم در سده‌های نخستین اسلامی نیز رایج بوده - دیگر هدیه دادن شکر متداول بود - نویسندگان اسلامی برای علت این دو امر افسانه‌هایی چند نقل کرده‌اند که از ذکر آنها صرف نظر می‌شود.

همچنین در شب نوروز آتش بر می‌افروختند و این رسم تا عهد عباسیان نیز (در بین‌النهرین) ادامه یافت و نخستین کسی که این رسم را نهاد هرمزد شجاع پسر شاهپور پسر اردشیر بابکان است.

### نوروز در عصر خلفا

در بارهای نخستین خلفای اسلام به نوروز اعتنائی نداشتند و حتی هدایای این جشن را به عنوان خراج سالیانه می‌پذیرفتند، ولی بعدها خلفای اموی برای افزودن درآمد خود، هدایای نوروز را از نومعمول داشتند و امیران ایشان برای جلب منافع خود مردم را به اهداء تحف دعوت می‌کردند - اندکی بعد این رسم نیز از طرف خلفای مزبور به عنوان گران آمدن اهداء تحف بر مردم منسوخ گردید ولی در تمام این مدت ایرانیان مراسم جشن نوروز را برپا می‌داشتند.

در نتیجه ظهور ابومسلم خراسانی و روی کار آمدن خلافت عباسی و نفوذ



است؟ گفتم فدای تو شوم روزی است که عجمان تعظیم آن می‌نمایند و هدیه به یکدیگر می‌فرستند. فرمود به خانه کعبه سوگند باعث آن تعظیم امری قدیم است، بیان می‌کنم آن را برای تو تا بفهمی - گفتم ای سید! من دانستن این را دوست‌تر دارم از آنکه دوستان مرده‌ی من زنده شوند و دشمنان من بمیرند.

فرخی ترجیع‌بند مشهوری در وصف نوروز دارد که بند اول آن چنین است:

ز باغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید  
کلید باغ ما را ده که فردامان به کار آید  
کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید  
تو لختی صبر کن چندان که قمری بر چنار آید  
چو اندر باغ تو بلبل به دیدار بهار آید  
ترا مهمان ناخوانده به روزی صد هزار آید  
کنون گر گلبنی را پنج شش گل در شمار آید  
چنان‌دانی که هرکس را همی زو بوی یار آید  
بهار امسال پندار همی خوشتر ز پار آید  
وزین خوشتر شود فردا که خسرو از شکار آید  
بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی  
ملک را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی

منوچهری مسمطی در نوروز ساخته که بند اول آن این است:

آمد نوروز هم از بامداد  
آمدنش فرخ و فرخنده باد  
باز جهان خرم و خوب ایستاد  
مرز زمستان و بهاران بزاد

ز ابر سیه روی سمن بوی داد  
گیتی گردید چو دارالقرار

هم او در مسمط دیگر گفته:

نوروز بزرگم بزن ای مطرب نوروز  
زیرا که بود نوبت نوروز به نوروز

برزن غزلی نغز و دل‌انگیز و دلفروز  
ور نیست ترا بشنو از مرغ نوآموز

کاین فاخته زان کوز و دگر فاخته زانکوز  
بر قافیۀ خوب همی خواند اشعار

ابوالفرج رونی گوید:

جشن فرخنده‌ی فروردین است  
روز بازار گل و نسرين است

آب چون آتش عود افروزست  
باد چون خاک عبیر آگین است

باغ پیراسته گلزار بهشت

پس فرمود ای معلی! نوروز روزی است که خدای تعالی عهدنامه‌ای از ارواح بنندگان خود گرفته که او را بندگی نمایند و دیگری را با او شریک نسازند و ایمان بیاورند به فرستاده‌ها و حجت‌های او و «ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین»، اول روزی است که آفتاب طلوع کرده و بادی که درختان را بارور می‌سازد وزیده، و خرمی زمین آفریده شده، و روزی است که «کشتی نوح» بر زمین قرار گرفته و روزی است که خدای تعالی زنده گردانید جماعتی را که پس از بیم مرگ از شهر و دیار خود بیرون رفته بودند و چندین هزار کس بودند پس اولا حق تعالی حکم کرد ایشان را که بمیرند، بعد از آن زنده گردانید، و روزی است که «جبرئیل علیه‌السلام» بر حضرت رسالت صلی‌الله علیه و آله نازل شد به وحی، و روزی است که آن حضرت بت‌های کفار را شکست، و روزی است که حضرت رسالت صلی‌الله علیه و آله امر فرمود یاران خود را که با حضرت «امیرالمؤمنین علیه‌السلام» بیعت امارت نمایند، و روزی است که آن حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را میان جنیان فرستاد که بیعت از ایشان بگیرد، و روزی است که بار دوم اهل اسلام با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کردند و روزی است که آن حضرت در جنگ نهروان فتح کرد و به قتل رسانید ذوالثدیة را که سر کرده آن خوارج بود، و روزی است که قائم آل محمد یعنی حضرت «صاحب‌الامر» ظاهر می‌شود، آن حضرت بر دجال ظفر می‌یابد و آن ملعون را در کناسه، که محله‌ای است در کوفه از گلو می‌کشد، و هیچ نوروزی نیست که ما توقع خاصی از غم نداشته باشیم زیرا که این به ما و شیعیان نسبت دارد، عجمان آن را حفظ کرده‌اند و شما ضایع کرده‌اید.

دیگر فرمود یکی از انبیاء سؤال از پروردگار کرد که چگونه زنده گرداند آن جماعت را که از دیار خود بیرون رفته و مرده بودند؟ «پس وحی به آن نبی آمد که آب برایشان بریز در روز نوروز که اول سال فارسیان است، پس زنده شدند و سی هزار کس بودند، و از این جهت آب ریختن در این روز سنت شده.»

صرف نظر از صحت و سقم این خبر، در کتب بزرگان شیعه به خصوص در قرون متأخر اخبار بسیار در فضیلت نیروز (نوروز) منقول است. از این رو است که تنها جشنی که از زمان باستان تاکنون تقریباً بدون فوت برپا شده و هنوز هم رسماً منعقد می‌گردد همان نوروز است.

## نوروز در اشعار پارسی

گویندگان ایرانی از دیرباز تاکنون در وصف نوروز و جشن فروردین که همراه مواهب گرانبهای طبیعت و هنگام تجدید عهد نشاط و شادمانی است، داد سخن داده‌اند و ما در ذیل به برخی از لطایف اشعار پارسی در این موضوع اشارت می‌کنیم:

نوروز فراز آمد و عیدش به اثر بر  
نزد یکدیگر و هر دو زده یک بدگر بر

نوروز جهان پرور مانده ز دهاقین  
دهقان جهان دیده‌اش پرورده ببر بر

آن زیور شاهانه که خورشید برو بست  
آورد همی خواهد بستن به شجر بر...





گلبن آراسته حورالعین است

ز توبه توبه نمودم هزار بار امروز

مسعود سعد سلمان از عید مزبور چنین یاد کند:

هوا بساط زمرد فکند در صحرا  
بیا که وقت نشاطست و روز کار امروز

رسید عید و من از روی حور دلبر دور  
چگونه باشم بی روی آن بهشتی

سحاب بر سر اطفال بوستان بارد  
به جای قطره همی در شاهوار امروز

رسید عید همایون شها به خدمت تو  
نهاده پیش تو هدیه نشاط لهو و سر

رسد به گوش دل این مژدهام ز هاتف غیب  
که گشت شیر خداوند شهریار امروز

برسم عید شها باده مروق نوش  
به لحن بربط و چنگ و چغانه و طنبور

جمالالدین عبدالرزاق گفته:

(برگرفته از کتاب ستاره شمال، یاد واره دکتر محمد معین، به کوشش: دکتر  
کیانوش کیانی - محمد حسن اصغر نیا)

اینک اینک نوبهار آورد بیرون لشکری  
هریکی چون نوعروسی در دگرگون زیوری

گر تماشا می کنی برخیز کاندرا باغ هست  
با چون مشاطه ای و باغ چون لعبت گری...

عرض لشکر می دهد نوروز و ابرش عارض است  
وز گل و نرگس مراد را چون ستاره لشکری

حافظ در غزلی گفته:

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی  
از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

چو گل گر خرده ای داری خدا را صرف عشرت کن  
که قارون را غلظت داد سودای زراندوزی

ز جام گل دگر بلبل چنان مست می لعلست  
که زد بر چرخ فیروزه صفیر تخت فیروزی

به صحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی  
به گلزار آی کز بلبل غزل گفتن بیاموزی...

هاتف در قصیده ای گوید:

نسیم صبح عنبر بیز شد بر توده غبرا  
زمین سبز نسرين خیز شد چون گنبد خضرا

ز فیض ابر آزادی زمین مرده شده زنده  
ز لطف باد نوروزی جهان پیر شد برنا

بگرد سرو گرم پرفشانی قمری نالان  
به پای گل به کار جان سپاری بلبل شیدا...

همایون روز نوروز است امروز و بیفروزی  
بر اورنگ خلافت کرده شاه لافتی ماوی

قآنی در قصیده ای به وصف نخستین روز بهار گوید:

رساند باد صبا مژده بهار امروز

امردادنامه را مشترک شوید  
<http://www.amordad.net/emag>





## جهرم

نویسنده: یزدان صفایی



### زبان

به زبان فارسی همرا با گویش محلی سخن گفته میشود.

### راه ها

۱) راه شیراز-لارستان به درازای ۲۸۰ کیلومتر  
۲) فرودگاه کوچکی در شمال شهر جهرم ساخته شده است.

### جهرم در شاهنامه

همانگونه که اشاره شده فردوسی از جهرم در شاهنامه یاد کرده است که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره میکنیم.

در داستان جنگهای دارا و اسکندر:

جهاندار دارا به جهرم رسید  
که آنجا بدی گنجها را کلید

درباره ی اردشیر بابکان:

یکی نامور بود نامش بناک  
ابا آلت و لشکر و رای پاک  
که بر شهر جهرم بد او پادشا  
جهانپدیده با داد و فرمانروا

نام جهرم در کتاب "کارنامک اردشیر بابکان" نیز آمده است: «اردشیر چون به جایی که رام اردشیر خوانند رسید مردی بزرمنش (قواک) نام، از سپاهیان، از دست اردوان گریخته بود و در آنجا بنه داشت خود با شش پسر و بسیاری سپاه پیش اردشیر آمد.» (۶)

در داستان مهرک نوشزاد از زبان فردوسی چنین آمده است:

به جهرم یکی مرد بود کی نژاد  
کجا نام او مهرک نوشزاد  
ز جهرم بیامد به ایوان شاه  
ز هر سو بیاورد بیمر سپاه

«جهرم از شهرهای کهن سرزمین پارس است و بنای آن را از "همای" دختر بهمن بن اسفندیار دانسته اند. از آن جا که شماری از پژوهندگان؛ "بهمن" را اردشیر هخامنشی پنداشته اند، تاریخ بنای این شهر به پیش از سده ی ۳ پ.م. میرسد.» (۱) این شهر در دوره ی هخامنشی و ساسانی، موقعیتی درخور داشته است و اقامتگاه شاهزادگان بوده است تا جاییکه در شاهنامه نیز از جهرم به نیکی یاد شده است.

«شهر جهرم، مرکز شهرستان جهرم استان فارس با پهناهی حدود ۳۰ کیلومتر مربع، در جنوب فارس، در ۲۸ درجه و ۳۰ دقیقه پهنای شمالی و ۵۳ درجه و ۳۳ دقیقه و ۳۰ ثانیه درازای خاوری نسبت به نیمروز گرینوچ قرار دارد.» (۲)

### نام شناسی

این شهر به شوند فراوانی درخت خرما، به "جنگل نخل" نیز نامور است. نام پیشین آن، "گهرم" (۳) به چم جایگاه یا سرزمین گرم است. پیداست که "جهرم" عربی شده ی این واژه است. گهرام یا گهرم از دو بخش "گه" و "رام" یا "رم" ساخته شده است. "گه" به چم گرم و "رام" یا "رم" به چم جا و مکان است.

بیشتر جغرافیانگاران پیشین، مانند یاقوت حموی، استخری، ابن خردادبه، ابن حوقل و.. در نوشته های خود جهرم را "جَهْرَم" نوشته اند، تنها در سفرنامه های جهانگردان اروپایی که حدود نیمه ی سده ی ۱۰ هجری به ایران آمده اند، نام این شهر به خوانش کنونی آن "جهرم" (۴) دیده میشود.

### رودها

قره آغاج و سیمگان و رود شور از رودهای جهرم هستند. در بلندی ۱۰۵۲ متری از سطح دریا، از ۱۰ کیلومتری شمال شهر جهرم، رود شور می گذرد و به رود قره آغاج می پیوندد.

### کوهها

نزدیک ترین کوه به نام "البر" از جنوب شهر به سوی جنوب خاوری ادامه دارد. از دیگر کوههای نزدیک به جهرم میتوان از کوههای سفیدار در شمال باختری و کوه میمند و سیمگان نام برد.

### آب و هوا

بیشترین درج گرما در تابستانها تا ۴۳ درجه و کمترین درجه در زمستانها تا ۱۳ درجه زیر صفر می باشد. میزان بارندگی سالانه به طور متوسط ۲۵ میلی متر است.

### جمعیت

جمعیت این شهر طبق سرشماری سال ۱۳۸۵، برابر با ۱۰۵،۲۸۵ نفر بوده است.



قلعه میباشد. از شگفتی های قلعه گبری، چاه این قلعه است که در سنگ کوه حفر شده است.

## ۲) بازار جهرم

بخش اصلی بازار، که قدیمی ترین بخش آن نیز هست، چهار در دارد و سقف آن گنبدی شکل است. بخشهای گوناگون بازار دارای ریخت یکسان نیستند. جهت راسته های بازار روی دو محور عمود بر هم در دو جهت خاوری-باختری و شمالی-جنوبی، جای دارند. بخشهای دیگر از نگاه مصالح، در شرایط خوبی نیستند و سقف شیروانی دارند. از دگرگونی هایی که در بازار جهرم روی داده است، میتوان به هم سطح شدن سطح برخی از مغازه ها با سطح بازار و برداشتن درهای چوبی بسیار زیبا که درهای فلزی کرکره ای، جای آنها را گرفته است، اشاره کرد.

## ۳) غار سنگ شکن



غار سنگ تراشان جهرم که به غار سنگ شکن نیز نامور است، در جنوب این شهر جای گرفته و یکی از کمیاب ترین شاهکارها در تاریخ کهن ایران زمین به حساب می آید که به دست سنگ تراشان در دل کوه بوجود آمده است. آنها یکی از بزرگترین غارهای دست ساز جهان را آفریده اند. این غار نزدیک به ۳۰۰ متر طول و ۱۵۰ متر عرض دارد و ارتفاع آن ۳/۵ تا ۴ متر است. سنگ تراشان به هنگام برداشت سنگ و برای پدافند از ویرانی کوه هر چند متر اقدام به بجا گذاردن ستون هایی به صورت طبیعی کرده که این، شوند زیبایی دو چندان غار شده است. از دیرینگی دقیق این غار آگاهی روشنی در دست نیست اما مدارک گواه آن است که این غار نزدیک به ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال عمر دارد.

## ۴) غار ورا

وراء در فارسی میانه به چم دژ، قلعه، بلند، کنار، پهلو آمده است. پیشینه تاریخی غار ورا به چهار دوره تاریخی بخش می شود. دوران باستان تا زمان ساسانیان، دوران ساسانیان تا اسلام، دوران پس از اسلام و دوران معاصر.

از دیگر آثار تاریخی جهرم میتوان به "مسجد جامع" و "قدمگاه دوره صفوی" اشاره کرد.

در داستان بهرام گور در شاهنامه آمده است که پیش از آن که بهرام به شاهی برسد در نزد "منذر ابن نعمان" در عربستان به سر میبرد و چون زمینه های شاهی را فراهم دید با کمک ۳ هزار سپاه منذر به ایران آمد:

خود و شاه بهرام با رای زن  
نشستند و گفتند بی انجمن  
گرین گردش از تازیان سی هزار  
همه نیزه دار از در کارزار  
چو منذر به نزدیک جهرم رسید  
بر آن دشت بی آب لشکر کشید  
سراپرده زد نیز بهرام شاه  
بگرداند و آمد ز هر سو سپاه  
بر مندار چنین گفت که ای رای زن  
به جهرم کشیدی ز شهر یمن

همچنین در روزگار شاهی فرخزاد، پس از آن که ۴ ماه از شاهی آزر میدخت گذشته بود، فرخ زاد شاهزاده ساسانی را از جهرم به شاهی برداشتند:

ز جهرم فرخ زاد را خواندند  
بدان تخت شاهیش بر نشاندند

با توجه به یادآوری های فراوان شاهنامه از جهرم، چنانچه این شهر را از دوره هخامنشی شناسیم، دست کم در سده سوم میلادی یعنی آغاز شاهنشاهی ساسانی، از شهرهای نامور فارس بوده است و بی شک در دوره اشکانی نیز از شهرهای مهم به شمار میرفته است. آن چه از داستان بهرام گور بر می آید این است که این شهر مرکز گرد هم آمدن بزرگان برای گزینش جانشین شاه بوده است. این جستار در داستان فرخ زاد و آزر میدخت نیز آشکار میشود.

## جهرم در تاریخ

در روزگاران افسانه ای و تاریخی، جهرم از میان شهرهای فارس به صورت دژی استوار و استراتژیک بود که در همه داستانها، واپسین جایگاه پاسبانی در خط عقب نشینی ها بوده است بناهای ناموری چون "قلعه گبری" نیز این جستار را گواهی میکنند. برخی بر این باورند که شهر کهن جهرم در ۱۸ کیلومتری خاوری شهر کنونی جهرم که به نام تنگاب خوانده میشود، جای داشته و سپس تر به سمت باختر کشیده شده تا این که به جای کنونی رسیده است. در یورش های پیاپی تازیان به فارس، جهرم به محاصره کشیده شد و سرانجام در سال ۲۳ هجری به اشغال تازیان در آمد. حکومت جهرم از ۹۰۹ یعنی از زمان شاه اسماعیل صفوی تا سال ۱۲۶۷ در طایفه "ذوالقدر" بوده است به گونه ای که ۱۷ تن از این خاندان به ترتیب، فرماندار فارس بود است و واپسین آنها، امیر بنیاد خان ذوالقدر است که در ۹۹۸ فرماندار فارس شد.

## آثار تاریخی و جاذبه های طبیعی

### ۱) قلعه گبری

قلعه گبری جهرم جای گرفته بر کوهی کوچک در درون تنگه قلعه گبری و دارای چاهی به قطر دهانه ۲ متر و عمقی نامعلوم که درون سنگ و در پائین





پی نوشت ها

۱. اشراق، محمد کریم، بزرگان چهارم، رویه ۱۲
۲. جعفری، عباس. شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، رویه ۸
۳. jahrom
۴. jahrom
۵. از ویکی پدیا
۶. سعیدیان، عبدالحسین. شناخت شهرهای ایران، رویه ۳۲۷

بن مایه ها:

- ۱) عبدالحسین سعیدیان/شناخت شهرهای ایران/انتشارات علم و زندگی
- ۲) مؤگان سبزیان و دیگران/کتاب جامع ایرانگردی
- ۳) افشار سیستانی؛ ایرج/پژوهش در نام شهرهای ایران
- ۴) ویکی پدیا
- ۵) ویکی مپیا
- ۶) تارنمای سازمان میراث فرهنگی
- ۷) jahromnews.com
- ۸) خبرگزاری ایرنا

برای شما هر ماه شماره تازه ایمیل  
نمی شود؟

امردادنامه را مشترک شوید  
<http://www.amordad.net/emag>



از مدتی با شکل گیری هسته های انقلابی و تحلیل وضعیت ، شکل و بوی تازه ای به خود می گیرند . همانطور که در انقلاب فرانسه این وضعیت در تاریخ به ثبت رسیده است و موارد دیگری نیز به راحتی می توان یافت که بیان همگی آنها ما را از عنوان مفاهیم عمومی و چرایی بروز این تحول عظیم همه جانبه باز می دارد .

یکی از مشخصه های اصلی یک انقلاب ، عبور از یک دوره ی زمانی است که در حالتی ممکن است چند ماه و در حالتی دیگر به حتی یک دهه یا بیشتر برسد که خود دلیلی برای پیروزی و شکست یک انقلاب به حساب نمی آید .

انقلاب ها می توانند همچنین بازتابی از ساختار های فرهنگی یک جامعه را نیز به تصویر بکشند و نشانگر پویایی مردم نیز باشند . بسیاری مردمانی که در زیر چتر استبداد و خودرایی سالها و دهه ها روزگار می گذرانند و هیچ حرکت اعتراضی از خود بروز نمی دهند



و همچنین جوامعی که با نهادینه شدن فرهنگ اعتراض در آنها ، از تشکیل استبداد جلوگیری می کنند و یا به مبارزه با آن می پردازند که نشانگر خوبی برای جامعه ای است که روح اعتراضی را در خود تقویت کرده و هر دم در اندیشه ی بهتر شدن و رفع نواقص بر می آید . این فرهنگ ، اعتراض به بی عدالتی و بی قانونی ، در دراز مدت باعث احساس کنترل شدید سیاستمداران و گردانندگان امور مملکتی از سوی شهروندان می شود که در وهله ی نخست ، سبب ساز حرکات منطقی ، قانونی و حساب شده ی این افراد می گردد که چشم اندازی زیبا را از آتیه برای آن دست از جوامع به تصویر می کشد . حتی پس از برقراری استبداد نیز ، باز مردم به گونه ای پیوسته و منسجم ، دست به تحرکاتی برای خروج از این وضعیت زده که بسته به مقاومت ساختار قدرت ، پس از گذار از زمان و سازمان یافتن اعتراضات ، ریشه های استبدادی از میان برداشته می شوند . با روی کار آمدن حکومت هایی بر پایه ی دموکراسی و مردم سالاری هم ، دیگر نیازی به تحولات عظیم و ساختار شکنانه نیست زیرا دیگر مردم در اوج قدرت هستند و هر چه را بخواهند با پیگیری از مجاری قانونی در صورت داشتن توجیهات منطقی کسب می کنند . این نوع حکومت ها غالباً عاری از هر گونه ایده و فرد گرایی هستند بنابراین حکومت هایی که شکلی مردمی به خود گرفته اند نیازی به انقلاب ندارند و می توانند به آسانی از طریق اصلاحات جزئی به سرانجامی خوش دست یابند .

پس از بروز انقلاب هزینه های آن پیش روی جامعه است و بزرگترین آنها نبود نیروهای متخصص و کارکشته در امور گوناگون مملکتی است که خود به تنهایی برای بروز نابسامانی و هرج و مرج در ساختار اداری و مملکتی کافی است . گاهی اوقات جوامع تا چندین سال با این هرج و مرج ها دست به گریبان هستند . بالطبع هر چه این زمان طولانی تر شود بار مالی آن نیز رو به فزونی گذاشته و حتی می تواند جامعه ای در حال توسعه را طی چندین سال به شکلی راکد و حتی در حالاتی وخیم تر ، رو به زوال و نابودی تبدیل کند . البته این موضوع شاید در جوامعی به شکل محسوس مشاهده نشود زیرا بیشترین اثرات آن در صنعت روی می دهد و آن دسته از جوامعی که با استفاده از ذخایر طبیعی سیستم های مملکتی را اعم از جاری و سرمایه ای تحت پوشش قرار می دهند کمتر نشانه هایی از شکست را در کوتاه مدت بروز می دهند .

یکی دیگر از اثراتی که پس از این رویداد جامعه با آن روبرو است تغییرات فرهنگی است که مستقیماً به ریشه های یک انقلاب بر می گردد . ریشه هایی که می توانند برگرفته از ایده باشند و پیرو آن ، تشکیل حکومت های

## انقلاب ، تحولی ساختار شکن

( بررسی اجمالی )

نویسنده : امیر هورنام

روزگاری است که دیگر تحولات بزرگ اجتماعی و سیاسی را در دنیا به شکلی انقلاب گونه شاهد نیستیم و بیشتر این نوع تغییرات در قالب اصلاحات و در دراز مدت در حال روی دادن هستند . شاید دلیل اصلی کم طرفدار بودن دگرگونی های پایه ای که اغلب به شکل انقلاب یا کودتا رخ می دهند هزینه ی بسیار سنگین همه جانبه ی آنهاست که لزوم وجود آن را در دنیای متمدن و پیشرفته ی امروزی کم رنگ تر و کم اهمیت تر نشان می دهد . اما با اینکه گذار از دوران انقلاب ها دیر زمانی است آغاز شده ، شاید مروری بر سیستم های انقلابی و بررسی علل این دگرگونی های ساختاری ، ما را با ابعاد بسیار گسترده و فراوان این پدیده بیشتر آشنا سازد .

انقلاب در علوم مختلف معانی تقریباً یکسانی را دارد و معنای اصلی این واژه همان چیزی است که باور عامه را از آن در بر می گیرد ، یک دگرگونی عظیم ، پایه ای و ساختاری که دلایل ملی ، ایدئولوژیک و ... را بر می تابد . نکته ای که در این میان اغلب از نظر ها دور می ماند اثرات و پیامدهای آن است که عده ای را برای بکارگیری این شیوه دچار تردید می کند . البته شاید امروزه ، عملاً نیازی به بروز این رویداد نباشد زیرا همانطور که پیش از این نیز گفته شد هزینه های زیاد آن باعث می شود اولویت های اصلاحی در سطحی بالاتر از انقلاب قرار گیرند .

ریشه های بروز انقلاب اغلب به نارضایتی عمومی برمی گردد ولی در همه ی موارد هم ، مردم با دیدی باز و نگاهی منطقی دست به اعتراضات عمومی زده و درگیر احساسات و تعصبات خویش تاب از کف داده و با مساعد شدن فضای اعتراضی در جامعه همتی دوچندان بکار بسته و اقدام به اعتراضاتی گسترده می کنند که در نهایت به براندازی منجر می شود . این تعصبات بیشتر از ملیت و ایدئولوژی نشات می گیرد و متأسفانه در پاره ای ، سوء استفاده از رویکرد های ذهنی مردم جامعه ای که با دیدی ساده لوحانه دست به تجزیه و تحلیل پیرامون خود می زند بزرگترین علت شکست یک انقلاب بوده است . نارضایتی ها در ابتدا ممکن است به گونه ای حاد و آنی بروز کنند که بعد





ایدئولوژیک را در پی دارند . ایده ، محوریت تحرکات انقلابی و پس از آن شکل گیری ساختار قدرت را از آن خود می کند . به تدریج و با صرف هزینه های هنگفت در طول سالها ، ساختار های فرهنگی مردم را هدف قرار داده و در تار و پود ذهن مردم رخنه می کند . برای اینکار دولتمردان و ایده پردازان ، هیچ یک از ابزار های تبلیغی و جابرا نه را از نظر دور نمی دارند و با استفاده ی سودجویانه از ذهنیت مردم نسبت به ایده ، حرکتی رو به جلو را در راستای نهادینه کردن فرهنگ ایدئولوژیک آغاز می کنند .

در کشورهایی که از اقوام مختلف تشکیل شده اند خطر بزرگ دیگری نیز وجود دارد که همانا تجزیه شدن است بالاخص وقتی که حکومت با سیاست های اشتباه باعث دور افتادن اقوام یک سرزمین از هم شده باشد که غالبا در سیستم های استبدادی این حالت اتفاق می افتد . بنابراین با کوچکترین هرج و مرج در هرم قدرت گروه های تجزیه طلب بر فعالیت خود می افزایند و هر چه در این مدت تحت عنوان استراتژی های آزادی خواهانه به دست آورده بودند به کار بسته و تدریجا نوای استقلال و سرکشی سر می دهند . دولت انقلابی هم در این میان توانایی سرکوب نخواهد داشت بنابراین کشور دچار تجزیه شده و اقتدار حکومت مرکزی خدشه دار می شود گرچه انقلاب های ایدئولوژیک تا حدود زیادی از این عارضه بدور هستند .

گرچه مسایل مربوط به انقلاب بسیار گسترده و بیان آنها به تفصیل بسیار زمان بر است به این مقدار کفایت کرده و تلاش بر آن داریم تا در بخش های آتی که به بررسی نمونه های واقعی و مجزای انقلابهای بزرگ دنیا اختصاص دارد با عنوان کردن نمونه های واقعی درکی عمیق تر از این مبحث به دست آوریم .

آیا می دانید در سال نوشتن شماره ها روز  
بیستم هر ماه بیرون داده می شود  
امردادنامه را مشترک شوید  
<http://www.amordad.net/emag>

در نگر سنجی هر شما دیدگاه خود را  
با ما درمان بگذارید و به هر نوشتار رای  
دهید  
امردادنامه را مشترک شوید  
<http://www.amordad.net/emag>



## درآمدی بر زبان آذری

نویسنده: یزدان صفایی

### آذری

### پهلوی

آرموت، امرود	امروت
انابین (ناجور)	از ریشه انابینه
انروک (ناتوانی)	انروک
انمن (سرکش، بی فکر)	از ریشه اوستایی "من" به چم اندیشه
و منش با پیشوند "ان" برای نفی	
انه براز (نا برازنده)	از ریشه اوستایی "براز" و "ان"
منفی ساز	
انه شست (ناشسته)	انه شست
اهرمن	اهریمن
بور (سرخ)	از ریشه اوستایی بَور
پیر (پدر)	پیتر
چکوچ (چکش)	چکوچ
چیش (ادرار)	چمیش
دو (دیو)	دئو
دول (سطل برای کشیدن آب چاه)	دول
وردنه (نورد خمیرگیری)	ورتناک

### سرگذشت زبان آذربایجان

با توجه به موقعیت جغرافیای آذربایجان، بسی روشن است که زبان باستانی آن تاثیر پذیرفته از زبان مادی باشد. این موضوع از نوشته های استرابون آشکار میشود که در آنها آذربایجان را ماد کوچک نامیده است. در نتیجه زبان باستانی آذربایجان، مادی و یا گویشی از آن بوده است. درباره ی زبان مادی آذربایجان، میدانیم که بسیار به پارسی باستان نزدیک بوده و به گفته ی استرابون قوم پارس و ماد دارای زبانهایی بسیار نزدیک به یکدیگر بوده تا جاییکه زبان همیدگر را بدون نیاز به مترجم میفهمیده اند. نزدیکی مادی آذربایجانی با پارسی، در دوره میانه نیز ادامه داشته و با پهلوی همزیستی کرده است تا جاییکه بیشتر پژوهشگران، زبان آذربایجان را زبان پهلوی دانسته اند. با توجه به آنچه گفته شد میتوان زبان مادی آمیخته با پارسی باستان و زبان پهلوی را نخستین ریشه های زبان آذربایجان دانست.

### نمونه هایی دیگر از آذری

آذری بیش از آنکه زبان نوشتار باشد زبان گفتار بوده است، از این رو کمتر نوشته ای از این زبان، بازمانده است. با این وجود احمد کسروی نشانه هایی از این زبان را یافته است که در زیر به آنها اشاره میکنیم:

۱) حمدالله مستوفی جمله ای را از اهل تبریز نقل میکند بدین سان که: «انگور خلوقی بچه در سبد اندرین» که آن را «انگور خلوقی است در سبد دریده» ترجمه کرده است. کسروی "بچه" را نادرستی ناشی از رونویسی میداند و درست آن را واژه "بی" میداند که به چم "است" میباشد و همچنین "در" را کوتاه شده "دریده" و صفت واژه "سبد" می شناساند و "اندرین" را دیگر شده ی "اندرون" میداند.

### آذری

۲) ابن بزاز در صفوه الصفا در میان داستانی چنین مینویسد: «شیخ قدس سره فرمود به زبان اردبیلی کار بمانده کار تمام بری، یعنی ای خانه آبادان کار تمام بود اما تنبیه مرشد وامانده بود.» کسروی، "بری" را رویه آذری "بودی" میداند چراکه بر این باور است که در آذری واج "د" به "ر" دگر دیس میشده است و از این رو احتمال میدهد "کار" در این جمله همان "کد" یا "کت" باشد که در فارسی به چم خانه است.

۳) چنانچه در بالا اشاره شد، "د" در آذری به "ر" تبدیل میشده است، کسروی نمونه ای از دگر دیسی "ت" به "ر" نیز یافته است. او عبارت "حریرفته" را به نقل از ابن بزاز ۷ نشان میدهد که در آن واژه ی "حریرفت" به "حریرفر" دگر دیس شده است. البته "ت" و "د"، واجگاه زبانی یکسانی دارند و هیچ دور نیست که "ت" نیز به پیروی از "د" به "ر" دگر دیس شده باشد. "زاته" نیز به چم آمدن است و نزدیکی اندکی با "هاتن" در کردی دارد که به همین چم است.

۴) چند نمونه دیگر از دوبیتی ها وجود دارد به ویژه دوبیتی های شیخ صفی که در اینجا برای پیرهیز از به درازا کشیدن سخن به ذکر رباعی ها نمیدانیم ۸

اصطلاح آذری نخستین بار در سده چهارم هجری در کتاب "التنبیه و الشراف" مسعودی برای زبان مردم آذربایجان به کار رفته است و پس از این است که این نام، در تاریخ، جایگاه خود را به عنوان زبان آذربایجان نگاه داشته است. در کتاب "گویش آذری" میخوانیم که: «گویش آذری تا سالهای انجامین سده ی دهم و باشد که تا نیمه ی سده ی یازدهم هجری قمری، در آذربایجان دوام آورد؛ از گویش آذری نمونه هایی از نظم و نثر و تکواژه باقی مانده است» ۲ «آذری گویش پیشین مردم آذربادگان است که هنوز به گونه هایی از آن در برخی از آبادیهای آن استان سخن گفته میشود. این گویش در دسته بندی زبانها و گویشهای ایرانی از دسته ی باختری شمرده میشود و در این دسته از گروه شمالی است. گونه های زنده ی این گویش اینک تاتی نامیده میشود. پس از آنکه شادروان احمد کسروی تبریزی این گویش را در دفترچه ای با عنوان آذری یا زبان باستان آذربایگان در سال ۱۳۰۴ خورشیدی بازنشاسانید گروهی از دانشمندان به گردآوری آگاهی های پراکنده ای که از آن در نوشته های گوناگون آمده است و همچنین به گردآوری و بررسی گونه های بازمانده ی آن پرداختند. با این کوششها، آذری کهن و امروزی تا اندازه ای شناخته شده است.» ۳

در زیر نمونه هایی از واژه های آذری می آوریم و با برابر پهلوی آنها، میسنجیم:





## دگر دیسی واکها

شده که «زبان رایج مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنستان، فارسی است و زبان عربی نیز در میان آنان به کار می‌رود و کمتر کسی از آنان هست که به فارسی سخن گوید و عربی نداند» ۱۱

در این بخش به دگر دیسی که برای واکها در زبان آذری روی میداده است اشاره میکنیم.

۴) استخری نیز در کتاب "مسالک و ممالک" چنین آورده است: «زبان آذربایجان و ارمنستان و اران، فارسی و عربی است.» ۱۲

۱. دگر دیسی "د" به "ر": از نمونه های آن میتوان به آمریم (آمدیم)، شرم (شدم)، بور (بود)، نوریریم (نوردیدم)، بوپارسر (بپرسد) و .. اشاره کرد.

۵) ابن ندیم در کتاب "الفهرست" آورده که "واقف بن عمرو تمیمی" که "اخبار بابک" را گردآوری میکرده است در دیدار با "جاویدان پسر شهرک" که استاد بابک بوده چنین نوشته است: «نخستین بار که با وی برخورد کردم او را جوانی فرزانه و هوشیار یافتم و دیدم با آنکه زبانش میگیرد زبان فارسی را خوب حرف میزند.» ۱۳

۲. دگر دیسی "ت" به "ر": حریر (حریف)، دلر (دلت)، روحر (روحت) و ..

۳) دگر دیسی "چ" به "ج": این دگر دیسی بیشتر در آغاز واژه ها روی میداده است مانند: بوجینم (بچینم)، جش (چشم)

۶) در مدرکی آشکار در کتاب "مسالک و ممالک" نوشته ی ابن خردادبه (درگشت در سال ۳۰۰ هجری) چنین آمده است: «مزدم جبال و آذربایجان و ری و همدان و ماهین و طبرستان و دماوند و ماسبدان و مهرجانقذف و حلوان و قوس، ایرانی و فارسی زبان هستند.» ۱۴

۴. دگر دیسی "س" به "چ": بیشتر در آغاز واژه ها روی میداده است چنان که امروزه در زبان آذری ها به جای "سریش"، چریش میگویند.

۵. دگر دیسی "ب" به "م": مانند ماهانا (بهانه)، میسشه (بیشه)، مشگین (بشگین)

با توجه به اینها و مدارک فراوان دیگری که وجود دارد، آشکار میشود که در گذشته، زبان فارسی در آذربایجان رایج بوده است و مردم به آن سخن میگفته و می شنیده اند.

۶. دگر دیسی "پ" به "ب": در زبان کنونی به جای "پس"، "بس" گفته میشود و حتا این دگر دیسی در نام خود استان دیده میشود که آتورپادگان به آذربایگان تبدیل شده است.

۷. دگر دیسی "د" به "ز": مانند زانیر که به جای دائر آمده است.

البته این دگر دیسی ها، معمولا در زبان ارمنی نیز یافت میشود و از آن جا که ارمنی نیز پیوند بسیاری با زبانهای ایرانی دارد بار دیگر میتوان پی به ریشه ایرانی زبان آذری برد.

- پی نوشته
۱. جغرافی دان و تاریخ نویس- ۶۳ پیش از میلاد تا ۱۹ میلادی
  ۲. پژوهشی از رحیم رضازاده ملک، رویه ۱۴
  ۳. دکتر صادق کیا؛ آذریگان- آگاهی هایی درباره گویش آذری- رویه ۶، سال ۱۳۵۴ خورشیدی
  ۴. مقاله سوم زهت القلوب، چاپ گیب، رویه ۸۵
  ۵. همان
  ۶. صفوه الصفا چاپی، رویه ۲۵
  ۷. همان، رویه ۱۰۷
  ۸. برای آگاهی بیشتر، بنگرید به آذری یا زبان باستان آذربایجان، احمد کسروی
  ۹. به نقل از حسینقلی کاتبی، زبانهای باستانی آذربایجان، رویه ۳۷
  ۱۰. همان، رویه ۳۸
  ۱۱. اصل عربی این سخن در رویه ۳۲۸ کتاب صوره الارض
  ۱۲. اصل عربی در رویه ۱۵۵ کتاب مسالک و ممالک
  ۱۳. به نقل از حسینقلی کاتبی، زبانهای باستانی آذربایجان، رویه ۳۸
  ۱۴. همان، رویه ۳۹

## فارسی در آذربایجان

زبان فارسی نیز در گذر زمان در آذربایجان رواج داشته است که در اینجا به چند نمونه از مدارک و سند های آن اشاره میکنیم:

۱) نخستین آگاهی تاریخی که از پیشینه زبان فارسی در آذربایجان پس از یورش تازیان، در دست داریم مربوط به کتاب "تاریخ الامم و الملوک" نوشته ی طبری است. در این کتاب این چنین آمده است که «محمد بن البعث از رجال دوره ی عباسی حکومت مراغه را در زمان معتصم (۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری) و پسرش متوکل (۲۳۲ تا ۲۴۷ هجری) داشت. وی در سال ۲۳۵ هجری سر به طغیان نهاد و مورد غضب خلیفه قرار گرفت و به زندان افتاد. وی مردی شجاع و ادیب بود. آثار شعری فارسی وی بزبانه مردم بوده و جماعتی از بزرگان مراغه اشعار فارسی وی را میخواندند و از ادب و شجاعت وی یاد میکردند که راوی به طبری مورخ نقل کرده است.» ۹

در اینجا آشکار میشود که در مراغه "مردم و همچنین بزرگان" فارسی را میدانستند.

- بن مایه ها:
- ۱) احمد کسروی، مجموعه زبان پاک- آذری زبان باستان- نام شهرها و دیه های ایران، انتشارات فردوس
  - ۲) دکتر حسنقلی کاتبی، زبانهای باستانی آذربایجان، انتشارات پازنگ
  - ۳) گردآوری ایرج افشار از نوشته های دانشمندان زبان شناس، زبان فارسی در آذربایجان، انتشارات موقوفات

۲) سند دوم از کتاب "فتوح البلدان" بلاذری است که در سال ۲۵۵ هجری نوشته شده است. در این کتاب در جایی که سخن از زبان مردم آذربایجان آمده، چنین نوشته شده است: «فتتبع الاشعث بن قیس حانا حانا والحان الحائر فی کلام اهل آذربجان ففتحا» ۱۰ که از آن دریافت میشود که زبان مردم آذربایجان پهلوی یا فارسی نوین بوده است.

۳) در کتاب "صوره الارض" نوشته ی ابوالقاسم محمد بن علی بغدادی گفته



نسک «حماسه ی ایران یادمانی از فراسوی هزاره ها» یکی از آثار دکتر دوستخواه می باشد که در این نوشتار به شناساندن آن پرداخته شده است.

نسک دارای چهار بخش می باشد؛ بخش یکم آن به پژوهش ها و گفتارهایی درباره ی برخی داستانها و استوره ها در شاهنامه می پردازد این بخش شامل گفتارهای زیر است:

- آرزو و نیاز، دو دیو گردن فراز
- پشتوانه های شاهنامه: خاستگاه های دوگانه و دیدگاه های دوگانه
- پیران و پسه، انسانی والا و پهلوانی بی همتا در حماسه ی ایران
- پیوند ایرانیان امروز با زبان و ادب کهن فارسی: نگاهی به شاهنامه ی فردوسی
- رهنمودی دیگر به افزودگی ی چهار بیت در دیباچه ی شاهنامه
- زمان و زندگی ی فردوسی و پیوندهای او با همروزگارانش
- شاهنامه و سنت های حماسه ی گفتاری (درآمدی بر پژوهشی سنجشی)
- شاهنامه ی نقالان: دگردیسه یی از حماسه ی ایران یا ساختاری جداگانه؟
- کیخسرو در کوه های فارس: شاهنامه در میان تیره یی از قشقائیان
- مادر سیاوش: جستار در ریشه یابی ی یک استوره
- میانورد کاوه ی آهنگر در شاهنامه ی فردوسی و شاهنامه ی نقالان
- نقد یا نفی شاهنامه؟: تحلیلی انتقادی از یک برداشت
- هومه، گیاه - نوشابه - ایزد جاودانگی از اوستا تا شاهنامه ی نقالان

بخش دوم این نسک به بررسی ها و نقدهای دکتر دوستخواه از نسک ها و نوشتارهای پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی در زمینه ی شاهنامه می پردازد این بخش دارای هات های زیر است:

- آزمونی دیگر در ترجمه ی شاهنامه
- آفرینی بر آفریدگار حماسه
- از فریدون تا کیخسرو: استوره یا تاریخ؟



## حماسه ی ایران یادمانی از فراسوی هزاره ها

نویسنده مریم امامی جعفری

شاهنامه نسکی ست سترگ و مایه ی سرافرازی ایران و ایرانی، نسکی که در میان آشوب و غوغای فرمانروایی ترکان بیابانگرد بر ایران زمین از خامه ی بی مانند فردوسی برآمد تا ایرانی هتا در پرآشوب ترین دوران حیات طولانی و باشکوه خود پاسدار فرهنگ و زبان سترگ و دیرپای خود باشد.

تا به امروز که در نخستین هزاره ی سرایش شاهنامه هستیم سدها نسک به خامه ی بسیاری از شاهنامه شناسان و بزرگان ادب ایران و باخترزمین و خاورزمین نگاشته شده است تا این بزرگ ترین نسک حماسی ایران هر چه درست تر و بهتر شناسانده شود. از جمله پژوهندگان و شاهنامه شناسان این دیار دکتر جلیل دوستخواه می باشد.

دکتر جلیل دوستخواه، ایران شناس، پژوهشگر، شاهنامه پژوه و مترجم معاصر ایرانی است. وی در سال ۱۳۱۲ در اصفهان زاده شد، در سال ۱۳۴۷ در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران درجه دکترا را گرفت. دکتر دوستخواه بیشتر در زمینه زبان و ادبیات فارسی به ویژه حماسه سرایی در ایران، پژوهش ها و برگردان هایی را انجام داده است. از آثار و نوشته های ایشان می توان به اوستا کهن ترین سرودها و متنهای ایرانی (۱۳۷۰)، پژوهش هایی در شاهنامه (۱۳۷۱) و گزارش هفتخان رستم بر بنیاد داستانی از شاهنامه ی فردوسی (۱۳۸۱؛ انتشارات ققنوس) اشاره کرد.





# برابره‌های پارسی

کتابی از الف. نیکویی

ابقا- نگهداشت ، ماندن ، بجای ماندن

ابقاگردن- زنده نگهداشتن

ابقی - پاینده تر

ابلاغ (کردن) - فرگفت، پیام رسانی

رساندن، آگاهی دادن - فرمان رسانی

ابلاغنامه - فرمان نامه ، رسید نامه

ابلاغیه - بفشنامه

ابلق - دو رنگ ، ابلك ، پیسه، فلنگ، کلاژ

ابله - پیفرد ، نابفرد، نادان ، سبک مغز

گول ، پلمن ، کانا ، پفمه ، سبکسر

ابلهانه - نابفردانه ، از روی نادانی ، هلکی

ابلهی - فلگری- نادانی

ابلیس - اهریمن، دیو ،

ابن - پسر، فرزند

ابناء- پوران، پسران

ابناء بشر- مردمان

ابن السبیل - رهگذر

ابن الوقت- اوام منش

ابن سینا- پورسینا

ابنیه - سازه ها، سافتمانها ، فانه ها

ابواب- درها، بفش ها، بستارها

ابواب جمعی - درشمر

ابوالبشر- مشی- بابا آدم

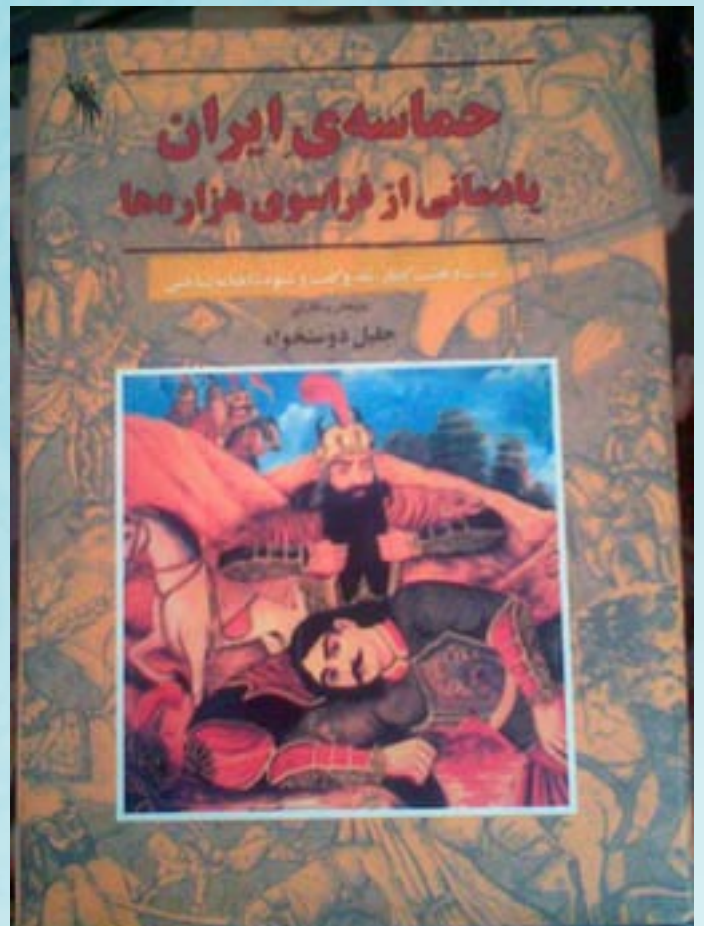
ابوالعجب- شگفتی زا، شگفتی زای

- برخورد با شاهنامه در «تراژدی قدرت»
- به سوی «شاهنامه ی فردوسی»: گام یکم
- به سوی «شاهنامه ی فردوسی»: گام دوم
- پشیمانی ی فردوسی از شاهنامه سرایی!
- جستار و نوآوری یا پندار و پیشداوری؟
- رهنمودی نارسا به فراخنای شاهنامه
- شاهنامه پژوهی ، پایان هزاره ی آشوب؟
- شاهنامه در پایگاه سزاوار جهانی
- شاهنامه شناسی در راستای پژوهشی فرهیخته
- متن شناسی ی شاهنامه : درنگ در گذشته یا پویایی نو؟

بخش سوم این نسک به دو گفت و شنود می پردازد یکی گفتگو و بحث فرنگیس حبیبی و دکتر دوستخواه و دیگری گفت و شنودی ست بین سعید قائم مقامی فراهانی و دکتر دوستخواه.

بخش چهارم با فرنام «پیوست» پاسخ های کسانی ست که دکتر دوستخواه به نقد نسکها و نوشتارهای آنان در بخش دوم این نسک پرداخته است.

نسک «حماسه ی ایران یادمانی از فراسوی هزاره ها» در بردارنده ی بیست و هشت گفتار ، نقد و گفت و شنودهای شاهنامه شناختی / پژوهش و نگارش : جلیل دوستخواه در ۶۷۷ روبه در سال ۱۳۸۰ توسط انتشارات آگاه با بهای ۴۵۰۰ تومان به بازار نسک روانه شده است.



## آکادمی پزشکی گندی شاپور

نویسنده: کارل هومل  
برگرداننده: ا.ح. اکبری شالچی  
برگرداننده شده از:

Prof. Dr. Karl Hummel, DIE MEDIZINISCHE AKADEMI  
VON GUNDISHAPUR, IRAN ZAMIN, Echo der  
iranischer Kultur, Bonn, März-Mai ۱۹۸۳.

دارد، نویسنده دارونامه‌ای که در بیمارستان به کار می‌رفته و داروشناسان از آن بهره می‌جسته‌اند. وی به سال ۸۶۹ در گذشته است.

ارزش بزرگ و فراموش‌نشدنی دانشگاه گندی‌شاپور در این است که آن دانشگاه، سده‌ها، از روزگار کهن دوره باستان تا سده‌های میانه متأخر، نقطه تبلور پذیرش و آموزش دانش یونانی در خاورزمین بوده، و نیز هم‌زمان با آن با هندوستان هم پیوند داشته و این پیوند دوسویه، در روزگاران پس از آن هم کارگر مانده است. گندی‌شاپور تأثیری بسزا در نگاهداشت میراث نظری کهن و پیوند آن با زندگی معنوی هندوستان داشته است. آن دانشگاه مستقیم و غیرمستقیم در پیشرفت دانش در کشورهای اسلامی کارگر افتاده است.

نقطه اوج کارایی گندی‌شاپور را باید در نوشته‌های بزرگ پزشکی، طبیعت‌شناختی و فلسفی سده‌های ده و یازده، نزد کسانی چون رازی (زاده سال ۸۶۵ در ری، نزدیک تهران) و پورسینا (زاده سال ۹۷۸ در افشنه نزدیک بخارا) جست. هنگامی که کارهای رازی و پورسینا و دیگر دانشمندان اسلامی - به ویژه در سده دوازدهم در تولدو - به لاتین برگردانده شد، آنها در اروپا با نام‌های Rhazes, Avicenna پرآوازه گشتند.

اروپای ترسا در آن هنگام، دانش و فلسفه یونان را تنها اندکی می‌شناخت. اروپا هیچ نوشته دامن‌داری در هیچ رشته دانشی نداشت که بتواند با کتاب‌های جهان دانش اسلامی همسنجی پذیرد. چنین بود که دانش اسلامی برای جهان ترسا یک چالش بود، چالشی که با پایه‌گذاری نخستین دانشگاه‌ها در سال‌های کم‌وبیش ۱۲۰۰ (در بولونیا و پاریس) پاسخ داده شد. در این دانشگاه‌های اروپای ترسا، روی جهان‌شناسی دانشی بر پایه الگوهای کهن کار می‌شد و آن را آموزش می‌دادند. چنین شد که دانش اسلامی، راهبر پیشرفت نظری اروپا گشت. دانش اسلامی به ارزش‌گذاری بر جهان‌شناسی دانشی انجامید و سرانجام - همراه تکانه‌ها و آزمون‌های تازه دیگر - نوزایی و پیدایش دانش طبیعی زمانه نو را به بار آورد.

### عامل‌های نظری پیشرفت

پیشرفتی که از آکادمی گندی‌شاپور برآمد، بی‌چون‌وچرا نیست و آن را نمی‌توان با ریبادهای برونی چون پیروزی شاه ایران، آمدن و بودن دانشمندان یونانی در ایران آن زمان، به‌خوبی روشن ساخت. باید تکانه‌ای ویژه، نیرویی معنوی بوده باشد که برخورد نظامی-سیاسی و فرهنگ‌های یونانی و ایرانی کنار هم را در شاهراه پیویایی پیشرفت معنوی افکنده بوده باشد. چنین نیرویی همیشه سرشستی آفریننده و دینی دارد. در میانه سده سوم ترسای، شخصیت دینی بزرگی در ایران چهره نمود، مانی پایه‌گذار مانی‌گرایی.

مانی و شاپور زود به دیدار همدیگر رسیدند. اردشیر، پدر شاپور یکم، در سال ۲۴۱ یا ۲۳۹ درگذشت و شاپور یکم به دستگاه رسید. مانی که در همان هنگام ۲۵ ساله بود، از رهسپاری پژوهشی و مبلغانه خود به هندوستان، به ایران برگشت و نزد شاه بزرگ که تازه بر تخت نشسته بود، بار یافت. مانی، سخت و ژرف بر شاپور کارگر افتاد. شاه خواستار شد که مانی از آن پس همراه او باشد و به او حق داد که آموزش‌هایش را در هر کجای کشور بگستراند. سرچشمه‌های تازه پژوهشی که تازه در همین سده [سده بیستم] باز یافته شده، ما را می‌آگاهاند که گزارش‌های تاریخ‌نویسان اسلامی در باره پیوند مانی با هندوستان و شاپور یکم درست بوده است.

«کفالایا»ی مانی در سال ۱۹۳۰ در زیرزمینی در مصر، از دل کتابخانه گروهی از مانی‌گرایان که زیر خاک رفته بود، به دست آمد، آن کتاب گزاره آموزش‌های مانی و رویدادهای بزرگ زندگی‌اش، از زبان اول شخص است که نوشته خود مانی با شاگردانش می‌باشد. این نوشته که آسیب فراوانی دیده با باریک‌سنجی

اردشیر ساسانی در سال ۲۲۴ میلادی، شاه بزرگ پارت را شکست سختی داد و با این کار فرمانروایی ملی پارس‌های ساسانی را بنیاد گذاشت. شاپور یکم، پسر اردشیر، فرمانروایی ساسانی را گسترش بخشید و در سال ۲۶۰ در نزدیکی ادسا بر والرین، قیصر روم پیروز گشت. این رویدادهای تاریخی پیش‌درآمد پیدایش دانشگاه پزشکی گندی‌شاپور بود. شاپور تا دریای میانه پیش رفت و نه تنها قیصر روم، بلکه اسقف‌های آنتیوخیا را همراه خدانشناسان، کارمندان بسیار و فن‌کاران و پزشکان به ایران برد. گویا این کار به آن آهنگ انجام یافته بود که ایران از نگاه فرهنگی هم نیازی به روم نداشته باشد.

سنگ‌نگاره‌های بیشاپور در نزدیکی شیراز که پیروزی شاپور را بر والرین به نمایش می‌گذارد، پل کارون و سدها و آسیاب‌های نزدیک شوشتر که در شمار شگفتی‌های جهان باستان‌اند، هنوز هم سندهای روشن هنر و معماری آن روزگار هستند.

در همان روزگار، در شمال باختری شوشتر، نزدیک دزفول، نیز در خوزستان امروز، گروه بزرگی از دستگیرشدگان دانش‌آموخته روم که خود قیصر و اسقف بزرگ آنتیوخیا با همراهمان و پزشکان در شمارشان‌اند، در نزدیکی شهر کهن و سریانی Bēth Lāpat اسکان داده شدند. شهر به نام شاه پیروزمند، گندی‌شاپور نامیده شد. هنوز پژوهش‌گران سر بخش نخست این نام با هم هم‌اندیشه نشده‌اند، اما این نام کهن سریانی نیز زنده ماند و در ادبیات سریانی با ارزشی برابر با گندی‌شاپور به کار برده شد. پزشکان یونانی در آنجا بیمارستانی ساخته به آموزش جوانان ایرانی در رشته پزشکی پرداختند.

بر پایه واپسین گزارش‌ها، پزشکان یونانی کم‌وبیش ده سال پس از شکست والرین و همراه شاهدختی رومی که در سال ۲۷۰ به همسری او درآمده بود، به ایران آمدند تا پزشکی یونانی را آموزش دهند. شاید سازمان آموزشی آن در آن هنگام در گندی‌شاپور پدیدار آمده، شاید هم با آمدن این پزشکان تازه آنچه که بوده گسترش و پیشرفتی تازه یافته بوده است. بر پایه گزاره‌های باورناپذیر که شاپور را سخت دلبسته آکادمی می‌داند، می‌توان گمان زد که باید مورد دوم روی داده باشد. شاپور در سال ۲۷۲ درگذشت، نمی‌توان انگاشت که وی با کوشش‌هایی که برای پیشرفت‌های فرهنگی می‌ورزیده، در باره آموزش پزشکی سستی کرده و تازه اندکی پیش از مرگ به اندیشه آن افتاده بوده است.

آکادمی پزشکی گندی‌شاپور چنان بزرگ و برجسته بود که پس از تاخت تازیان به ایران در سده هفتم نیز پایدار ماند. دانشگاه گندی‌شاپور از روزگار عباسیان، از نیمه دوم سده هشتم، حتی ارزش و ارج تازه‌ای هم یافت. در آغاز از این دانشگاه، دانشمندانی بیرون آمدند که در بغداد، پایتخت تازه خلیفه‌های عباسی را شهر جهانی دانش اسلامی ساختند. با سرافراختن بغداد (ساخته شده به سال ۷۶۲) ارزش گندی‌شاپور اندک‌اندک سوی کاستی گرایید. واپسین پزشکی که در زمینه ادبیات دانشی گندی‌شاپور می‌شناسیم، صبور نام





قسطنطنیه بوده‌اند. باورهای آنان در بارهٔ مسیح و مریم در نشست بزرگ کلیسا (افه‌سوس، ۴۳۱) کفر خوانده شد. آموزگاران به این حکم تکفیر سر فرود نیاموردند و چنین بود که آن مدرسه در سال ۴۸۹ بسته شد و ساختمانش ویران گشت. برخی از آموزگاران آن پیش از آن هنگام از آنجا کوچیده بودند.

یکی از آنان که بارسوما نام داشت، اسقف نی‌سی‌بیس، شهری ایرانی در نزدیکی مرزهای روم خاوری، گشت. بارسوما، نارسای، واپسین سرپرست مدرسهٔ ادسا را برانگیخت تا در نی‌سی‌بیس بماند و در آنجا مدرسه‌ای تازه را بنیاد گذارد. آن مدرسه چنان آوازه‌ای یافت که در اروپا هم به خوبی شناخته شد. البته در نخستین بازمانده‌های آن مدرسه که پیوسته به سال ۴۹۶ است، از پزشکی سخنی نرفته. تازه در سال ۵۹۰ نشانه‌ای از رشتهٔ پزشکی یافته می‌شود. البته به اندازهٔ رشتهٔ خداشناسی بر آن ارجح نمی‌نهادند و پزشکی را از آن جدا ساخته بودند، چون دستوری ممنوع می‌ساخت که دانشجویان فراگیری خداشناسی و پزشکی را همزمان هم آغاز کنند.

هستند کسانی مانند مایرهوف که بارها گمان زده‌اند که آموزگاران مدرسهٔ ایرانی ادسا به گندی‌شاپور کوچیده‌اند و در شکوفایی آن کارگر افتاده‌اند. اما برای استوار ساختن این سخن چندان چیزی در دست نداریم. از گزارشی که کم‌وبیش نزدیک به همان زمان است، می‌توان دریافت که کوچندگان مدرسهٔ ادسا در جای دیگری زندگی می‌کرده‌اند. بیشترشان در میهن خود، ایران، اسقف شده بوده‌اند. آنها به عنوان پناهندگانی از روم خاوری و نیز همچون نسطوریانی باورمند، با ارج و آزر بسیار در ایران پذیرفته شده بودند. نسطوری‌گری گونه‌ای از دین ترسایی بود که در ایران گسترش یافته بود و خود را هم با جزم‌اندیشی و هم از نگاه سازماندهی از روم جدا ساخته بود.

شاید یک یا چند تن از مدرسهٔ ادسای آن روزگار به گندی‌شاپور گریخته باشند، یا در پایان سدهٔ ششم به انگیزهٔ مجادلهٔ خداشناختی و به هنگام کوچ بیشتر آموزگاران و شاگردان، برخی‌شان به گندی‌شاپور کوچیده باشند. به‌هرروی وُئوبوس، ویژه‌شناس برجستهٔ مدرسهٔ نی‌سی‌بیس گندی‌شاپور را آماج کوچ ایشان نشمرده، بلکه پایتخت سلوکی، تیسفون و مدرسه‌ای تازه در بالاد را آماج آنان می‌داند.

نیز این واقعت تاریخی که آکادمی آتن به دست قیصر یوستینیان (۵۲۹) و پس از هزار سال کاروکرد، بسته شده و خسرو انوشیروان شاهنشاه ایران، آموزگاران را به ایران فرا خوانده بوده، گویا در دانشگاه گندی‌شاپور مایهٔ هیچ دیگرگونی نشده است. روشن نیست که آیا فیلسوفان یونان به گندی‌شاپور رفته‌اند یا نه. گویا آنان در پایتخت سلوکی، تیسفون مانده باشند، چون در ایران احساس خوبی نداشته به زودی به بیزانس برگشته‌اند. شاهنشاه ایران که در برابر دیگران شکیبایی و بردباری بسیاری می‌ورزید، کوشید تا از راه‌های دیپلماتیک، آنان را بی‌گزند و درست‌تن بازگرداند.

آکادمی گندی‌شاپور یکی از نهادهایی بود که در همسنجی با نهادهای همگونهٔ خود از پیشرفت و گسترشی تاریخی برخوردار گشته بود. رویدادهایی تصادفی که پیوندی درونی با آن نداشتند، شاید توانسته باشند برای زمانی آن را لنگ کنند، چنان که در بارهٔ پیگرد ترسایان در پایان سدهٔ سوم و یا در سدهٔ چهارم چنین است. اما این رویدادها نمی‌توانستند اندیشهٔ رهبری‌کننده‌ای را که آن آکادمی را پدید آورده بود، سست و ناتوان سازند. آماج معنوی آکادمی از همان آغاز، گردآوری دستاوردهای دانش‌های گوناگون جهان و بارورسازی آنها بود.

آکادمی در روزگار فرمانروایی خسرو انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹) با شکوفایی هویدایی روبرو شد. آن شکوفایی با رونق پیوند و ارتباط با هندوستان همراه گشت. در سال بیستم شاهنشاهی خسرو، همایش بزرگ پزشکان در گندی‌شاپور برگزار شد که سرپرستی‌اش را درست‌بد، سرپرست بهداشت و

و دلسوزی بسیار نگهداری، چاپ و برگردان شده، این کاری شگفت‌انگیز بود که استاد دکتر الکساندر بولینگ، ویژه‌شناس خاورزمین کهن ترسایی که در توبینگن زندگی می‌کند، در آن نقش بسزایی داشت. اینک باید نخست، نگاهی به زنجیرهٔ رویدادها و زندگی مانی در هند بیندازیم، همان جایی که مانی باید در آن با دین‌های برهمایی و بودایی آشنا شده باشد. پیکار برای خودشناسی راستین و رهاییش از پدیده‌های مادی، از تاریکی و بدی، نزد مانی بسیار ارزشمند است. این جستار بنیادین دین مانی نیز هست. وی در بارهٔ آزاد شدن روان از یوغ چیرگی ماده، داد سخن داده است. آزاد شدن معنوی هر یک از کسان، رویدای کهکشانی است، همان جنگ میان روشنایی و تاریکی است.

این بنیاد اخلاقی آموزش‌های مانی با آموزش‌های افلاتون در زمینهٔ برتری معنویات بر مادیات، خویشاوندی دارد. افلاتون هم مانند استادش سقراط بر آن است که وظیفهٔ بنیادین آدمی این است که راستی، و پیش از هر چیز، خود را بشناسد و بر پایهٔ چنین شناختی، به اندازهٔ خود رفتار و کرداری «نیک» داشته باشد.

چنین است که همان گونه که افلاتون در چارک نخست سدهٔ چهارم پیش از میلاد مسیح در آتن، آکادمی خود را با چنین آماجی می‌سازد، آکادمی گندی‌شاپور هم با همهٔ گوناگونی بنیادین خود، باز هم به آن می‌ماند و شخصیت مانی در شکل دادن به آن کارگر می‌افتد.

می‌دانیم که شاپور، خود گاه در گندی‌شاپور به سر می‌برده و نیز می‌دانیم که دوست داشته، مانی همیشه همراهش باشد. می‌دانیم که اسقف بزرگ ترسایان نیز در آنجا می‌زیسته و چندین خداشناس ترسا و دیگر دانشمندانی هم در کنارش بوده‌اند. از آنجایی که مانی می‌خواست دینی بر روی لاشه‌های دین‌های تاریخی بسازد، ناچار بحث‌هایی میان نیروهای گوناگون اندیشگی به راه افتاد. این نیروهای در پی هماهنگی با اندیشهٔ سیاسی شاپور بودند و به آموزشگاه پزشکی، کیفیت یک آکادمی را بخشیده بودند. زمینه‌های آموزشی و روش‌ها در گندی‌شاپور و آکادمی افلاتون یکسان نبود و از دو ریشهٔ گوناگون بود. اما این دو مرکز از نگاه برخورداری از سرشتی بسیار معنوی که مایهٔ پایداری‌شان تا بیش از پانصد سال و درخشش ویژه‌شان شد، همگون بودند.

کرتیر رهبر پیشوایی دین زرتشتی، در روزگار جانشین سست شاپور یکم، مانی را به دار سپرد و فرمان پیگرد مانی‌گرایان و ترسایان و بوداییان را داد. پیشوایی زرتشتی در ساختار لایه‌به‌لایهٔ جامعهٔ ساسانی، بالاترین جایگاه را یافت (والزر، برگ ۱۰۵)

کار، در آن هنگام و پس از آن در روزگار شاپور دوم به پیگرد خون‌آلود ترسایان کشید. اما این، پیشرفت شهرها و رشد جمعیت ترسایان را کند نمی‌ساخت. روزگار و زندگی ترسایان در سدهٔ پنجم بهبود یافت. Bēth Lāpat (گندی‌شاپور) جایگاه زندگی اسقف بزرگ گردید. اسقف‌های شوش، شوشتر، هرمزداردشیر (اهواز) در پس آن جای داشتند. اسقف بزرگ گندی‌شاپور، جایگاهی بالاتر از اسقف‌های تیسفون سلوکی داشت. چون بلندجایگاهی اسقف‌ها به بزرگی شهرهایشان برمی‌گشته، پس گندی‌شاپور در آن زمان، پس از پایتخت کنار دجله، بزرگ‌ترین شهر فرمانروایی ساسانی بوده است.

مدرسه‌های ترسایی بالاتری در سده‌های پنجم و ششم ترسایی، در ایران و روم خاوری پیوسته به ایران هستی داشته است.

در ادسا، جایی در امپراتوری روم خاوری که امروزه در ترکیه جای دارد و اورفا نامیده می‌شود، یک مدرسهٔ ایرانی بوده که در آن پسرهای خانواده‌های برجستهٔ ترسا با باورهای ترسایی پرورش داده می‌شده‌اند. آموزگاران آن مدرسه‌ها نمایندهٔ خداشناسی تئودور فون موبزرتستیا و نیز نستوریوس، اسقف بزرگ





یوحنا ابن ماسویه که در سال ۷۷۷ زاده شده و فرزند یکی از پرستاران در مانگاه گندی‌شاپور بود، سرپرست دارالحکمه گشت. یوحنا ابن ماسویه، همزمان بیمارستان سوی-نسطوری بغداد را هم سرپرستی می‌نمود. نوشته‌های پرشمارش، در آن هنگام به تازی نوشته شد. برخی از آنها در سده دوازدهم به لاتین برگردانده شد. وی در اروپا با نام مروهه که از تلفظ تازی نامش پدید آمده، آوازه‌مند گشت.

هر چند هنوز نوشته‌هایی از یونانی به سریانی برگردانده می‌شد، اما تازی دیگر زبان چیره بر ادبیات دانشی شده بود. حنین ابن اسحاق بزرگ‌ترین ترجمان یونانی به سوری، و به ویژه به تازی بود، وی که یکی از شاگردان یوحنا ابن ماسویه بود، در سال ۸۰۸ زاده شده و پدرش یک داروخانه‌چی بود. گرچند خود ترسایی نسطوری بود، یکی از چهره‌های بسیار برجسته تاریخ دانش اسلامی گشت. حنین بیش از یک‌صد نوشته پیوسته به پزشکی دارد که بیشتر در زمینه کیسه زردآب است و به سریانی و تازی برگردان شده، و البته برخی از نوشته‌هایش هم در باره فلسفه، ریاضی و ستاره‌شناسی است. وی در میانه‌های سده نهم، به دستگیری شاگردانش اصطفن ابن باسیل (اشفانوس پسر باسیلیوس) دارونامه بزرگ دیوسکوریدس را در بغداد به تازی برگردانده است.

حنین ابن اسحاق پزشکی یونانی را در نوشته‌های جداگانه و ویژه‌ای هم به نمایش گذاشته است. وی از یک سوی، نقطه اوج انتقال دانش یونانی به پهنه زبان‌های سریانی، و تازی، زبان تازه دانش بود، و از سوی دیگر، همزمان، نماینده نخستین نوشته‌های جداگانه و ویژه برخاسته از دستاوردهای سنتی پیش از خود می‌باشد.

از میان سرچشمه‌های پژوهشی بسیاری که م. اولمان در زمینه گرایش دانش آغازین اسلامی به دست داده، ما در اینجا از «اسلام و دانش یونانی» چاپ توینگن ۱۹۵۰، نام می‌بریم. گذشته از آن، به تازه‌ترین کتاب م. وات نیز رهنمودی داده شده است.

کار موریتس استان شنایدر به نام «برگردان‌های یونانی به تازی» آگاهی‌های خوبی در زمینه برگردان ادبیات پدیدآمده از زبان تازی در لاتین را در دسترس ما می‌گذارد.

از میان دانشمندان بزرگ سده‌های دهم و یازدهم جهان فرهنگی اسلام و بررسی نقش ایرانی‌تباران در آن، پیش از هر کس باید از بیرونی (زاده سال ۹۷۳ در خیوه، و در گذشته به سال ۱۰۴۸) یاد کرد.

آشنایی با جهان معنوی اسلام، اروپای ترسا را دچار شوک کرد، چون هویدا ساخت که اروپای ترسا در پهنه دانش‌هایی که از تقدس دینی برخوردار نیستند، به هیچ‌روی با جهان اسلام همسنگ نیست. اگر دانشمندان اروپا نمی‌خواستند این پهنه‌ها را به اسلام بسپارند، باید چالش آن را هم درمی‌یافتند. چنین شد که به راهبری آلبرت بزرگ (کم‌وبیش ۱۲۰۰ تا ۱۲۸۰) و چند چهره برجسته، یک گونه دانش و فلسفه ترسایی پدیدار شد که خرد و دانش جهان کهن را بر خاک ترسایی، بسیار بنیادین‌تر و کامل‌تر ساخت. از پایان سده دوازدهم، چارچوب این چرخش معنوی -نخست در بلونیا و پاریس- و با پایه‌گذاری دانشگاه‌ها انجام‌پذیر شد. این دانشگاه‌ها حتی با پروانه پاپ بنیادگذاری شدند و راهبری‌شان دینی بود، اما خود دارای نیرویی معنوی و جداگانه در میان دولت و کلیسا بودند. توان آنها ریشه در باور به شایستگی و حق خداآفریده، سامان‌مندی جهان خاکی، و نیز هستی مابعدالطبیعه داشت. چنین بود که ترسایان دست‌نامه‌های اسلامی را لنگه‌نویسی کردند، اسکولاستیک کلاسیک مجموعه‌هایی فلسفی و خداشناختی نوشت که نمایش چکیده‌هایی از واقعیت از نگاه سرچشمه‌های وحی، مشاهدات آدم‌ها و اندیشه منطقی بود.

پزشکی ایران بر دوش داشت. خود شاه و پولوس، فرزانه دربار نیز در آن همایش بودند. گزارشی از گفتگوهای نشست نوشته شد. این گونه همایش‌ها و گزارش‌نویسی‌ها تا آغاز دوره اسلامی دنباله یافت. این پولوس، فرزانه دربار ((Sūfistā)) آن پولوسی نیست که سال‌ها سالار مدرسه نی‌سی بیس (۵۷۱ تا ۵۵۱) بوده است. وی کارهایش را به زبان سریانی نوشته، در حالی که پولوس «ایرانی»، همان سوفیستا، تفسیری پارسی برای نوشته پری هرمنیاس ارستو نوشته (که Severos Sēbōkt آن را به زبان سریانی برگردانده است).

پولوس درآمدی هم بر منطق نوشته و به خسرو انوشیروان پیشکش نموده؛ اصل آن هم پارسی بوده است.

در همین دوره اوج دانش و فرهنگ گندی‌شاپور بود که برزویه، آوازه‌مندترین پزشک ویژه خسرو انوشیروان راهی هندوستان شد. فردوسی در شاهنامه آماج بزرگی را بر دوش او نهاد؛ برزویه راهی هندوستان شد تا گیاهی را بیابد که به مردم زندگی جاوید پیشکش کند. وی سرانجام دریافت که نیکی و زندگی پایدار، نه با گیاهی به دست می‌آید و نه با هیچ ماده‌ای، بلکه یگانه نیکی و زندگی جاوید، شناخت و دانش است. این رهنمایی به زندگی معنوی که فردوسی به رهسپاری او می‌بخشد، با رویدادهای تاریخی نیز هماهنگ است. چون برزویه هم‌میهنانش را با یکی از کتاب‌پرآوازه ادبیات هند آشنا می‌کند. برزویه افسانه‌نامه پنجه‌تنتزه را که اندرز و فرزندان زندگی را در جامعه داستان‌های جانوران می‌آموزانده، از هند به ایران می‌آورد و آن را در ایران به پارسی زمان خود برمی‌گرداند. آن را پس از آن هنگام به تازی و سپس به زبان‌های اروپایی برمی‌گردانند. شماره‌های هندی و شترنگ هم باید در همان زمان و در چارچوب پیوندهای مستقیم فرهنگی و سیاسی با هند، به ایران آمده باشند. شترنگ و شماره‌های هندی هر دو از ایران باستان به دوره اسلامی راه یافته و در پی پیوندهای سیاسی و اقتصادی به اروپا رسیدند؛ شماره‌های هندی در سده‌های میانه، شماره‌های عربی خوانده می‌شدند، چون از راه عرب‌ها به اروپا رسیده بودند.

کار آکادمی پزشکی هنگام تاخت تازیان -که در میانه‌های سده هفتم به انجام رسید- و نیز پس از آن دنباله‌ای کم‌رنگ یافت. در میانه‌های سده هشتم، هنگامی که با روی کار آمدن دودمان عباسی، خلیفه‌های دانش‌دوستی به فرمانروایی رسیدند، آکادمی گندی‌شاپور هنوز هم چنان آوازه‌ای داشت که فرمانروایان اسلامی روی به پزشکان آن کردند تا آنان را پزشک دربار خویش سازند. این کار، خود ریشه پیشرفت جهشی دانش‌ها در بغداد، پایتخت تازه (پایه‌گذاری شده به سال ۷۶۲) گشت.

سرپرست آکادمی گندی‌شاپور در زمان المنصور نخستین خلیفه عباسی، جورجیس ابن جبرئیل این بختیشوع بود. وی در سال ۷۶۵ به بغداد فرا خوانده شد تا درد معده خلیفه را درمان کند. جورجیس ابن جبرئیل (گورگیوس پسر گابریل) کتاب‌های بسیاری را از یونانی برای المنصور برگردان کرده و خود دست‌نامه‌ای در زمینه پزشکی (کناش) و به زبان یونانی نوشته. وی پس از آن، به گندی‌شاپور بازگشته و در سال ۷۶۸ در همان جا از جهان رفته است.

پسرش بختیشوع ابن جورجیس پس از پدر گرداننده آکادمی و درمانگاه گندی‌شاپور گشت. وی نیز در سال ۷۸۷ به بغداد فرا خوانده شد و در سال ۸۰۱ به هنگامی که پزشک ویژه خلیفه هارون الرشید بود، درگذشت. وی دست‌نامه‌ای کوتاه در باره پزشکی به نام کناش‌المختصر نوشته است.

پسر جبرئیل ابن بختیشوع، نیز پزشک ویژه هارون الرشید و جانشینش مأمون شد. او در بغداد دارالحکمه‌ای ساخت که پیش از هر کار، به برگردان نوشته‌های یونانی به سریانی، و تازی، که اندک اندک داشت جای زبان سوری را می‌گرفت، می‌پرداخت.





مربع گسترش داشته پدید آمده است.

شوفلر نیز کتابی در زمینه بررسی‌های تاریخی شهر بیرون داده است.

نویسنده آن نگرش خوانندگان را در زمینه نقش تاریخی آکادمی گندی‌شاپور، سوی برداشت رودولف اشتاینر از تاریخ معنوی آن می‌کشاند. وی جریان‌های اندیشگی دوره باستان را یکی یکی بیرون می‌کشد: دین زرتشت، فلسفه یونان، دین مانی، ترسای‌گری با انشعاب ترساشناختی خود، و پیوند اندیشگی با هندوستان. وی به توصیف بازده ارزشمند شوروحال اندیشه‌ها در گندی‌شاپور می‌پردازد، چیزی که در دربار خلیفه بغداد چندسویه‌تر و درخشان‌تر شد.

اما بینشی ژرف و پیشرفته در زمینه کارگر افتادن نفوذ عامل‌های تاریخی گوناگون نمی‌تواند تنها ریشه در آگاهی از مسائل و دشواری‌های همگانی کار داشته باشد. آنچه بایستنی است، ارزشیابی ژرف سرچشمه‌هایی است که تاکنون هنوز بررسی بسنده‌ای در باره‌شان انجام نگرفته.

در آینده، دادوستد و تکمیل دوسویه نیروهای اندیشگی اروپا و خاورزمین دنباله خواهد یافت. اما این خود دو چیز را می‌خواهد: از یک سوی طرح و همنشینی و گفتگوی ژرف فرهنگ‌های تاریخی گوناگون، و از دیگر سوی ریزه‌کاری‌هایی همراه با بردباری، و کوشش برای دریافتنی ساختن ارزش‌ها نزد همدیگر و پیوند دادن آنها با هم. این کاری است که خود تکاپوی چند نسل را می‌خواهد، اما بازده خود را خواهد داشت.

این پیشرفت اسکولاستیک کلاسیک چنان چرخشی و بنیادین بود که نتوانست برای زمانی دراز، کرانه‌مند به چارچوب خود بماند؛ آرزوی پژوهش واقعیت‌مرزی نمی‌شناخت، چون به حق و شایستگی خود را باور داشت. چنین بود که شناخت جهان بی‌درنگ گام در انسان‌گرایی و دوره نوزایی نهاد و روی به کشف بخش‌های تازه گیتا کرد، تا اینکه دانش‌های طبیعی نوین و فن‌آوری، جهان برونی و زندگی آدمی را چهره‌ای تازه دادند.

پدیدار شدن چنین پیشرفت‌های نظری، بی‌چون‌وچرا نیست، چرا چنین دگرگونی در دوره باستان و سده‌های میانه روی نداده بود؟ در این هنگام خوراک‌های آن آماده بود، آن خوراک‌ها را می‌توان بازشناخت، اگر آنها نبود، چنان پیشرفتی دنباله نمی‌یافت.

اینکه چنین چیزی روی داد، به موقعیت خورد و شایسته‌ای که هستی داشت برمی‌گردد.

مرکزهایی در اروپای دوره باستانی فرجامین و سده‌های میانه و خاور نزدیک میانه بودند که در شکوفایی اندیشه و دنباله‌یابی آن نقشی تعیین‌کننده بازی می‌کردند.

آکادمی گندی‌شاپور یکی از آن مرکزها بود و ارزش ویژه‌ای داشت، چون در پذیرش دانش یونانی در پهنه فرهنگی و زبانی سریانی نقش ارزشمندی بازی کرد، زیرا که همزمان با آن پیوندی را با جهان اندیشه هندی پدید آورد، و نیز چون پایه گسترش پیشرفت دانش را در بغداد دوره عباسی و جهان اسلام پس از آن گذاشت. اینکه در بغداد بیمارستانی سریانی-ترسای و به دست آکادمی گندی‌شاپور بنیادگذاری شد و به زودی بیمارستانی هندی نیز پدید آمد که در آن پزشکان هندی به روش هندی خود با درمانگری می‌پرداختند، خود به این پیوند دوسویه گواهی می‌دهد. نیز اینکه همه بیمارستان‌های بغداد، همانند نخستین بیمارستان گندی‌شاپور، نام پارسی «بیمارستان» را داشته‌اند، خود نشان‌دهنده سرچشمه آن بیمارستان‌هاست.

بر فهرست‌های سرچشمه‌های پژوهشی که الولمان در «پزشکی در اسلام» برگ ۲۲، یادداشت ۲، و نیز ک. هومل در «آغاز کار دانشگاه ایرانی گندی‌شاپور در دوره کهن دور» که در مجموعه پژوهش‌های توبینگن و در سال ۱۹۶۳ بیرون آمده می‌توان فهرست بلندبالایی را از کاوش‌های باستان‌شناختی تازه در باره گندی‌شاپور و تاریخ آن افزود و فهرست بسیار بزرگ‌تری از سرچشمه‌های پژوهشی تاریخ آن به دست داد.

کاوش‌های باستان‌شناختی ویرانه‌های گندی‌شاپور به نخستین پژوهش‌های باستان‌شناس آمریکایی ر. مک. س. آدامز برمی‌گردد که در آغاز سال ۱۹۶۰ و بر پایه فیلم‌برداری هوایی از آنجا انجام پذیرفته. آدامز طرح نقشه شهر گندی‌شاپور را در سال ۱۹۶۲ در گاهنامه ساینس بیرون داده است.

ر. مک. س. آدامز و دونالد پ. هانسِن در فوریه و مارس سال ۱۹۶۳ به چند کاوش آزمایشی در گندی‌شاپور دست زدند و گزارشش را در سال ۱۹۶۸ بیرون دادند. روشن شد که شکست شهر در روزگاری نزدیک‌تر، چنان گسترده به ویرانی ساختمان‌های کهن و به کار بردن مصالح ساختمانی آنها در ساختمان‌های تازه‌تر انجامیده که هیچ بازمانده ارزشمندی از ساختمان‌های کهن‌تر که پیوسته به روزگار آکادمی بوده در آن باز یافته نمی‌شود. کاوش‌های پیگیر و دامنه‌دار شاید توانسته باشند بازمانده‌هایی از ساختمان‌های بزرگ بخش ساسانی شهر را بیابند، با این کار نقشه‌ای از آن شهر که چندین کیلومتر

امردادنامه را مشترک شوید  
<http://www.amordad.net/emag>